

ارزیابی از
وضعیت کنونی

www.iran-archive.com

هسته اقلیت

ارزیابی از وضعیت کنونی که قبلا در نشریه کار درج گردید، شامل هفت مقاله است که اساساً گروه‌بندیهای سیاسی را مورد ارزیابی قرار میدهد. در آلمان، این سلسله مقالات به منظور تدارک نظری بحث پیرامون نیروهای سیاسی درکنگره دوم سازمان نوشته شد. اکنون که این مقالات مستقلاً به چاپ میرسند، تذکر پاره ای توضیحات مختصر ضرورت دارد.

هفت مقاله ارزیابی از وضعیت کنونی به مثابه جلد اول يك بررسی میتواند بشمار آید. در این جلد بر متن بررسی بحران انقلابی ونقش و موقعیت طبقات، گروه‌بندیهای سیاسی مشخص گردیده و جایگاه مهمترین و عمده ترین نیروهای سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته است. بخش تکمیلی این ارزیابی قاعدتاً باید شامل مقالاتی پیرامون "پرولتاریا و انقلاب ایران" باشد. این وظیفه ایست که اکنون نشریه "سوسیالیزم" بر عهده دارد، و سپس این چنین مقالات میتواند بعنوان جلد دوم ارزیابی محسوب گردد.

اولین مقاله یا فصل ارزیابی از وضعیت کنونی به تفسیر بحران انقلابی اختصاص داده شده است. اکنون هر چند پاره ای تغییرات در آمار و ارقام و موارد ذکر شده در این فصل صورت گرفته است، اما این تغییرات، تغییراتی کمی است و اساس بحث کماکان معتبر است. بعلاوه از همان آغاز ما سعی کردیم بررسی های خود را حول مبرمترین و اساسی ترین مسئله متوجه سازیم و آنرا به محور کلیه بحثها پیرامون گروههای سیاسی تبدیل نمائیم. این مسئله کلیدی عبارتست از "کدام قدرت سیاسی با کدام وظائف اساسی" در فصل بحران انقلابی گفتیم: "حال که دیگر انکار بحران انقلابی ممکن نیست، حال که ضرورت سرنگونی رژیم تصدیق شده است، کدام قدرت باید جانشین قدرتی شود که آماج سرنگونی قرار گرفته است. و کدامین سیاست حل انقلابی بحران را به پیش می برد، سیاست انقلابی یا سیاست رفرمیستی" و سپس اضافه نمودیم که "کدام قدرت سیاسی با کدام وظائف اساسی؟ سایر مسائل از جمله تاکتیکیها، سیاستهای عملی و شعارها و سازماندهی تنها در رابطه با پاسخ به این سؤال اصلی از اهمیت عملی در پیشبرد انقلاب میتواند برخوردار شود."

در بررسی بحران انقلابی، ما در انتظار پایان بررسی نشستیم و از همان آغاز پاسخ خود را صریح و آشکار اعلام داشتیم: "ما آشکارا بیان داشته ایم که حکومت کارگران و زحمتکشان میتواند تنها پاسخ انقلابی - و درعین حال ممکن-

در مقابل جمهوری اسلامی باشد. ما بیان داشته ایم که جز با در هم شکستن دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوازی، تسلیح عمومی توده ها، و استقرار ارگانهای اقتدار توده ای (شوراها) بجای دستگاه در هم شکسته شده ارتجاع، انقلاب به پیروزی قطعی نائل نمی گردد. ۰۰۰ پاسخ ما به حل انقلابی بحران در تقابل با کلیه پاسخ هایی است که در دوران انقلابی، رفرم را پیشه کرده اند. شکلی از اشکال دولت بورژوازی را به عنوان بدیل رژیم جمهوری اسلامی در سرلوحه برنامه خود گذاشته اند و خواستهای رفرمیستی را بجای وظائف اساسی انقلاب قرار داده اند."

در فصل دوم نقش و موقعیت طبقات اجتماعی جامعه ایران به بررسی کشیده شد. در این فصل و نیز فصل سوم مقابله ای با دگمهای کلیشه ای در مورد طبقات بعمل آمد. در اینجا نیز بر همان مسئله اصلی تاکید گذاشته شد و مستدل نمودیم که " اکنون برای نخستین بار در تاریخ مبارزه طبقاتی جامعه ما امکان عملی رهبری پرولتاریا بر انقلاب و برپایی حکومت کارگران و زحمتکشان مهیا گشته است. اکنون مساله تحقق این امکان عملی است. مساله بر سر استحکام هر چه بیشتر استقلال طبقاتی پرولتاریاست. مساله بر سر انسجام و تمرکز نیروی سیاسی پرولتاری است."

اگر در آنگاه تاکید بر امکان عملی رهبری پرولتاریا نه از لحاظ امکان تاریخی - جهانی بلکه امکان عملی مشخص برای جامعه ایران، در تقابل با رفرمیسم ضرورت داشت، امروزه این ضرورت دو چندان گشته است.

در حقیقت حلقه کلیدی در کلیه مباحثات ما در رابطه با نیروهای سیاسی، عبارتست از همان مسئله اصلی یعنی "کدام قدرت سیاسی با کدام وظایف اساسی، و همین حلقه اصلی است که پیوند مابین جلد اول ارزیابی از وضعیت کنونی و جلد دوم که شامل مقاله هایی پیرامون پرولتاریا و انقلاب پرولتاریا و امکان پیروزی اش خواهد بود را، برقرار میسازد.

هسته اقلیت

۲۷ تیرماه ۱۳۶۶

ارزیابی از وضعیت کثونی مجموعه سلسله مقالاتیست که به همین نام در نشریه کار- ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - شماره‌های ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰ و ۲۰۱ به چاپ رسید.
 بدیهیست که مسئولیت هرگونه ناهمخوانی با متن اصلی مقالات بر عهده ماست.

سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز-
 هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق، ایران
 اسفند ۱۳۶۵

فهرست

- | | | |
|----|-----------------------|--------------------------------------|
| ۲ | کار ۱۹۳ (شهریور ۶۴) | بحران انقلابی |
| ۱۰ | کار ۱۹۴ (مهر ۶۴) | نقش و موقعیت طبقات |
| ۱۹ | کار ۱۹۵ (آبان ۶۴) | گروه‌بندی‌های سیاسی : |
| ۲۵ | کار ۱۹۶ (آذر ۶۴) | - بورژوازی |
| ۳۲ | کار ۱۹۹ (اسفند ۶۴) | - متحدین بورژوازی |
| ۴۲ | کار ۲۰۰ (فروردین ۶۵) | - خرده‌بورژوازی |
| ۴۸ | کار ۲۰۱ (اردیبهشت ۶۵) | - سوسیالیست‌های خرده‌بورژوا و انقلاب |

بحران انقلابی

کار ۱۹۳ (شهریور ۶۴)

بحران انقلابی حاکم بر جامعه آنچنان گسترده و رشد یافته که امروز دیگر کمتر کسی ابعاد آن پوشیده است. با این وجود، اکنون به رسمیت شناختن و اعتراف به وجود بحران انقلابی فی نفسه، از اهمیت عملی چندانی برخوردار نیست. چه توده‌ها مدتی است که دیگر هرگونه توهم را نسبت به حکومت از دست داده، در موضع تعرضی قرار گرفته و هیچ چشم‌داشتی ندارند که حکومت بتواند با رفم از بالا به فلاکتی که گریبانشان را گرفته، خاتمه دهد. توده‌ها عملاً به مبارزه انقلابی بر علیه رژیم برخاسته‌اند از سوی دیگر ناتوانی حکومت در به رکود کشاندن توده‌ها، در تخفیف دادن به تضادهای درونی هیئت حاکمه، در سر و سامان دادن به بحران اقتصادی و در تثبیت خود آنچنان آشکار گشته که دیگر جای هیچ‌گونه نفی و تردیدی در اینکه حکومت بتواند خود را تثبیت کند، باقی نگذاشته است.

بحران انقلابی از آنچنان حدت و شدتی برخوردار گشته است که حتی نیروعایی که همیشه لنک لنگان در پشت سر جنبش توده‌ای حرکت میکنند خود را پیشاهنگ می‌خوانند را نیز بوجود بحران انقلابی معترف گردانیده است. اما اعتراف به اینکه انقلاب شکست نخورده است، اعتراف باینکه جنبش توده‌ای رو به اعتلا است، اعتراف باینکه از هم‌پاشیدگی اقتصادی و بحران اقتصادی هر دم گسترده‌تر میشود و بخش‌های وسیع‌تری از اقتصاد را در خود فرو می‌برد، اعتراف باینکه حکومت قادر به تثبیت خود نیست و تضادهای درونی هیئت حاکمه بر زمینه بحران رشد یابنده هر دم شدت بیشتری می‌گیرد و کل رژیم را بمخاطره می‌افکند، بلکه دیگر اعترافهایی از این دست و طرح شعار سرنگونی رژیم بر مبنای آن نه فضیلتی است و نه از اهمیت عملی چندانی برخوردار است. در شرایطی که دیگر حتی خود هیئت حاکمه هم نمیتواند بر بحران انقلابی سرپوش بگذارد و پنهانش بدارد، برسمیت شناختن این بحران، الزاماً دال بر شناخت از ابعاد و ماهیت انقلابی این بحران و لذا راههای مقابله اساسی با آن نیست.

فقط کافی است که به نظریات کسانی توجه شود که مبنای تحلیل خود را از وضعیت جامعه سواره از سطح قضایا بر میگیرند و آنچه که در یک نگاه فوری بمچشم

می‌آید را مبنای تحلیل خود از شرایط اجتماعی می‌سازند تا روشن شود که اعتقاد بوجود بحران انقلابی بدون شناخت اساسی از علت وجودی و مجموعه شرایطی که اساس بحران را تشکیل میدهند تا چه حد میتواند صوری باشد. بعنوان نمونه‌ای بارز میتوان از معتقدین به شکست انقلاب پس از ۳۰ خرداد ۶۰ نام برد. در آن زمان که سرکوب مغول آسای حکومت، با آن ابعاد جنایتکارانه‌اش، در جامعه سایه افکند، حکومت رعب و وحشت برقرار گردید، روزانه صدها تن به جوخه‌های اعدام سپرده شدند، و جنبش توده‌ها به عقب نشینی واداشته شد، ظواهر امر حکم مینمود که انقلاب به شکست انجامیده است. معتقدین به شکست انقلاب و نفی تداوم دوران انقلابی بر همین ظواهر تکیه کردند. در همان زمان سازمان ما ضمن توجه به شرایط جدیدی که بر جامعه حاکم شده بود، شرایطی که ناشی از اختناق و سرکوب و ترور و عقب نشینی توده‌ها بود و هیچ موجود ذیشعوری نمیتوانست و ذیحق نبود که آنها را نادیده بگیرد و در عمل مبارزاتی خود منعکس نکند، اما در همان زمان بنا به یک مجموعه شرایط که نه از سطح قضایا بلکه از عمق تلاطمات جامعه میتوانست استخراج شود، بر تداوم انقلاب پای فشرده آن زمان برای مرددین و نفی کنندگان تداوم بحران انقلابی بسیار سخت می‌نمود که بتوانند از سطح به عمق رفته و به آن پایه‌ها و بریشه‌هایی که دوران رکود را از دوران انقلاب متفاوت و جدا میکند، دست یابند. آنان بدون درک قانونمندیهای اساسی بحران انقلابی فقط بر آن شرایطی تکیه میکردند که در حقیقت درجه نمود بحران را میتوانست تحت تاثیر قرار دهد، و نه اساس و ماهیت انقلابی بحران را.

بر مبنای همین ساده اندیشی و نگرش سطحی به قضایا و قرار دادن شرایط گنرا و غیر اساسی به جای مجموعه شرایطی که اساس بحران انقلابی را تبیین میکند، درجه نمود بحران بجای علت وجود بحران انقلابی می‌نشیند. بر این اساس است که هر جذر و مدی که شرایط جامعه و تناسب قوای طبقاتی را تحت تاثیر قرار بدد، بدون آنکه بر بحران انقلابی فائق آید، به تغییر در دوره انقلاب به رکود و یا بر عکس دوره رکود به انقلاب تعبیر می‌شود: زمانی که توده‌ها به عقب نشینی موقتی دست می‌یازند - همانند آنچه که بعد از ۳۰ خرداد روی داد - بدون توجه به اینکه در عمق چه می‌گذرد و آیا اساس بحران انقلابی تعدیل یافته است، شکست انقلاب، رکود سیاسی و پایان دوران انقلاب از آن نتیجه می‌شود و یا بر عکس هنگامی که توده‌ها دست از عقب نشینی برداشته و بنا بر شدت‌گیری بحران به تعرض می‌پردازند، از آن پایان دوران رکود سیاسی و حاکمیت دوران انقلاب نتیجه‌گیری میشود. حال آنکه، پس از ۳۰ خرداد، در هیچ زمانی دو دوره

کیفیتنا متمایز از یکدیگر قابل تشخیص نیست. بحران انقلابی در سراسر این دوره بر جامعه حاکم بود، هر چند در بر سه عتای مختلف، جنبش توده‌ای افت و خیزهای متعددی را از سر گذراند. اما تمامی این افت و خیزها بیانگر خود ویژگیهای عر برعه از تداوم دوران انقلاب بود و نه دوره عتای اساسا متفاوت از یکدیگر.

بدون در نظر داشتن ابعاد و ماهیت انقلابی بحران، اتخاذ سیاستهای عملی تنها بر مبنای درجه نمود بحران جز گام برداشتن به دنبال جنبش خود بخودی و نتیجتا انصراف از مبارزه فعال و مداخله انقلابی در جنبش توده ها هیچ معنای دیگری نخواهد داشت. بمثال بارزی در این مورد توجه کنید: زمانی که رژیم تمام هم و غمش این بود که به عر وسیله‌ای که میتواند توده ها را به رکود سیاسی کشانده و حکومت را تثبیت کند، زمانی که هیئت حاکمه برای مایوس نمودن توده ها از هیچ جنایتی فرو گذاری نمیکرد، زمانی که توده ها زیر ضربات حکومت اسلامی عقب نشسته اما تسلیم نشده بودند، معتقدین به شکست انقلاب که الزاما سیاستهای عملی خود را بر پایان یافتن دوران انقلاب متکی می‌کردند، خواسته و ناخواسته، عملا همراه با سیاستهای رژیم توده ها را به یاس می‌کشاندند و آنها را به تسلیم شدن فرا میخواندند. این نتیجه اجتناب ناپذیر آن سیاستهای عملی بود که خود را در حصار مجموعه شرایط سطحی محبوس میکرد و بر آن نام واقع‌گراییی و "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" می‌نهاد. این نتیجه مسلم آن سیاستهای عملی بود که از شناخت ماهیت انقلابی بحران و اساس بحران انقلابی عاجز بود. و لذا با اندک آفتی در مبارزات توده‌ای و تغییر در تناسب قوای طبقاتی، سیاستهای عملی دوران رکود را در زمانی به پیش می‌برد که دوران انقلابی در جامعه تداوم داشت.

آیا امروز وضع به گونه دیگری است؟ پاسخ ظاهرا مثبت است. مجموعه شرایط قابل لمس در حدی است که دیگر اثری از اعتقاد به شکست انقلاب هم باقی نمانده است. در تمامی عرصه های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی شواهد دال بر وجود بحران انقلابی و روند شدت یابی آن است. به جنبه هایی از این شواهد میپردازیم.

بحران اقتصادی در تمام این دوره یکدم آرام نگرفت و نمیتوانست آرام بگیرد. اما درجه بحران اقتصادی در تمام طول دوره یکسان نبود پس از سال ۶۰ بنا به یک رشته عوامل در هم تنیده برای مدت محدودی، درجه بحران اقتصادی آثاری از تخفیف را نشان داد بدون آنکه علت‌های وجودی این بحران تعدیل یافته باشد و بحران موجود خاتمه یافته باشد. از جمله عواملی که در گرایش به تخفیف بحران

موثر بودند عبارتند از :

عقب نشینی موقتی جنبش توده‌ای، کاهش اعتصابات و اعتراضات کارگرن، فروکش کردن نسبی و موقتی تضادهای هیئت حاکمه و همیاری قدرتهای امپریالیستی با رژیمی که رسالت سرکوب توده‌ها و پایان دادن به دوران انقلاب را در سرلوحه برنامه خود قرار داده بود. بحران اقتصادی، اما، پس از یکدوره کوتاه که بطور نسبی آثاری از فروکش کردن را متجلی کرده بود دوباره با آهنگی فزاینده به‌رشد خود ادامه داد. افزایش مستمر قیمت‌ها، رکود دربخشهای تولیدی و افزایش درجه بیکاری به آنچنان سطحی رسید که دولت موسوی را مجبور به اعتراف نمود و در دفاع از بودجه ۶۴، اهداف دولت را مقابله با افزایش تورم، بیکاری و رکود در صنایع تولیدی اعلام نمود. اما اکنون حتی وضع از زمانی که موسوی اهداف بودجه را اعلام کرد بسیار وخیم تر شده است. بسیاری از کارخانه‌ها تعطیل شده و یا در سطحی بسیار پایین تر از ظرفیت تولیدی خود به کار مشغولند، موج اخراج‌ها بالا گرفته و بدلیل کاهش تولید و کاهش واردات در اثر تقلیل درآمدهای ارزی قیمت کالاها افزایش بیشتری یافته است. بعلاوه عدم تحقق درآمدهای بودجه دولت بدلیل بحران و نوسانات صادرات نفت، کاهش هزینه‌های عمرانی دولت و تعلیق بسیاری از پروژه‌های عمرانی و ساختمانی که خود به افزایش رکود در موسسات تولیدی و خدماتی جنبی می‌افزاید، افزایش کسر بودجه مستمر دولت و افزایش نقدینگی تماما به شکل زنجیروار بر شدت بحران افزوده است و باز هم خواهد افزود. علاوه بر آنچه که مطرح شد جنگ بطور کلی بخش عظیمی از ثروت اجتماعی و نیروی انسانی را بخود اختصاص داده و زمینه‌های بحران را تقویت کرده است. اما بطور مشخص تلفیق جنگ و نفت وضعیت اقتصادی را بیش از پیش به وخامت کشاند. آغاز این پروسه را میتوان از شروع مرحله‌ای از جنگ دانست که به جنگ نفتکشها معروف گشته است. طی این مدت، درآمدهای ارزی ایران رو به کاهش نهاد. اما حملات هوایی عراق به تاسیسات نفتی خا‌رک که جنبه تکمیلی جنگ نفتکشها است، صادرات نفت را بشدت بمخاطره افکنده است. کاملا قابل پیش بینی است که در صورت تداوم این حملات بحران اقتصادی در ابعاد بی سابقه‌ای افزایش یافته و بمرحله انفجاری نزدیک شود.

بعد دیگری از وضعیت بحران انقلابی را باید در قدرت سیاسی حاکم جستجو کرد. در اینجا نیز آنچه که با آن روبرو هستیم استیصال و ناتوانی هیئت حاکمه در تثبیت خود است. مامعیت و ترکیب طبقاتی حکومت جز بن بست قدرت سیاسی نمیتوانست تجلی دیگری بیابد. هیات حاکمه جز تجزیه شدن به اجزا تشکیل

دهنده اش هیچ چشم اندازی ندارد. در طول این تجزیه و هر آنگاه که قطب بندیهای درونی به منتهی درجه خود میرسد تلاطماتی سخت رژیم را به لرزه در می آورد و به اضحلال میکشاند. و هر آنگاه که شرایط برای تجزیه قطعی آماده نیست رو در رویی جناحها خود را بصورت بن بست قدرت و ناتوانی حکومت در پیشبرد سیاستی مشخص بارز میسازد. اکنون پس از یکدوره صف آرائی و تراکم تضادها، جناحهای میات حاکمه جز رو در رویی مستقیم و حاد راه دیگری در پیش ندارند. کشمکشها و تراکم تضادها که طی یکدوره خود را در انتخابات مجلس دوم، تصاحب ابزارهای قوه قضایی و ترمیم عای مکرر کابینه نمایان ساخت، با انتخابات ریاست جمهوری وارد مرحله جدیدی از شدتگیری تضادها شده. اکنون تمامی قرائن دال بر این است که صف آرائی دو جناح اصلی بر سر تصاحب دستگاه اجرایی از طریق تعیین نخست وزیر و وزیر کابینه به بحران قدرت سیاسی ابعاد فوق العاده ای بخشد. این بحران رشد یابنده و کشمکش بر سر تصاحب ابزارهای قدرت سیاسی، در زمانی که علامت تشدید بحران اقتصادی از هم اکنون آشکار گشته است، و جو رعب و وحشت در جامعه شکسته شده (بدون اینکه سرکوب پایان یافته باشد) و توده ها در موضع تعرضی قرار دارند شرایط شدت یابی بحران انقلابی را بیش از پیش مهیا می سازد. در عرصه جنبش توده ای نیز نتواند نشاتگر اعتلا این جنبشها است. جنبش عمومی توده ای، پس از یک دوره عقب نشینی که از تابستان ۶۰ آغاز شد به بازسازی خود و باز شناسی موقعیت جدید پرداخت. گزارشات کارگری همگی موید این است که جنبش کارگری چه از لحاظ کمی و چه کیفی از سال ۶۲ به بعد، در مجموع، یک قوس صعودی پیموده است. هر چند این نکته قابل ذکر است که جنبش طبقه کارگر، بر خلاف مبارزه سایر طبقات و اقشار اجتماعی منیچگاه حتی در دوره عقب نشینی جنبش توده ای کاملاً از حرکت باز نایستاد و عملاً روشن کرد که پیشتر از جنبش توده ای است. بهر حال مجموعه اعتراضات و حرکتهای کارگری در تمامی عرصه ها رو به افزایش بوده و ثقل اشکال مبارزاتی کارگران که در ابتدا بر شکلهای ابتدایی تر چون کم کاری استوار بود، به اشکال عالی تر چون اعتصاب منتقل گردیده است. مبارزات توده ای نیز حدوداً از سال ۶۲ به سیر عقب نشینی خود پایان بخشید. تک جوشهای انقلابی توده ها، مرتباً بر دامنه اش اضافه می شد و از فواصل آنها کاسته گردید. مبارزات توده های خارج از محدوده، افسریه، امجدیه و تظاهرات ضد جنک بارزترین نمونه های این جوشهای انقلابی بوده است. آنچه که توده ها در هر یک از این مبارزات تجربه میکردند، در جوشش بعدی به شکل آگاهانه ای بکار گرفته می شد و لذا هر جوشش جدید تمامی دستاوردهای جوشش قبلی را در خود متبلور می ساخت و از کیفیتی

بالاتر در مبارزه با رژیم و بسیج توده‌ای و تاثیر گذاری بر روند رشد جنبش، برخوردار میشود. اکنون توده‌ها نه تنها جو سرکوب و رعب و وحشت حکومت را در هم شکسته‌اند بلکه تجارب آنها، موضع تعرضی آنها، شیوه های سرکوب رژیم را از بسیاری جهات خنثی کرده است. در این زمینه فقط کافی است به نقش دسته‌های حزب الله و موتور سواران حزب الله اشاره کرد. اگر این دسته‌ها در سالهای ۶۰ و ۶۱ خیابانها را جولانگاه ناخت و تاز خود کرده بودند، اکنون با برخورد های سخت و عکس العمل تعرضی توده‌ها مواجه‌اند. تجربه پس از تظاهرات کوی ۱۳ آبان و آخرین آن تجربه شهریور ماه موید موضع دفاعی دسته‌های حزب الله در مقابل توده‌های خشمگین است. خلاصه اینکه با توجه به ذهنیت رو به اعتلای توده‌ها و با توجه به چشم انداز تشدید فقر و مسکنت و شکاف درون هیات حاکمه میتوان انتظار داشت که جنبش عمومی توده‌ای بسرعت رو به اعتلا گذارد.

این مجموعه شرایط به آنچنان درجه‌ای از رشد یافتگی رسیده است، آنچنان ملموس و غیر قابل انکار گشته‌اند که جای هیچ تردیدی برای پذیرش تداوم دوران انقلاب باقی نگذاشته‌اند. شواهد عینی آنچنان متنوع، غنی و اقناع کننده است که شکاکان، مرددین و نفی کنندگان انقلاب و دوران انقلابی را هم مجبور کرده است حداقل بصورت صوری هم که شده اعتراف نمایند که جامعه ایران همچنان در دوران انقلابی بسر می‌برد. اما این اجبار به پذیرش بحران انقلابی بمعنای شناخت از ماهیت انقلابی بحران و لذا شناخت از سیاستهای انقلابی که باید به پیش برده شود، نمی‌باشد. شکست طلبی و تسلیم طلبی که در برهه فروکش کردن جنبش توده‌ای خود را به شکل نظریه‌هایی همچون شکست انقلاب متجلی نمود، اکنون که مجموعه شرایطی که در عمق جریان دارند و خود را در سطح هم آشکارا نمایان ساخته‌اند، نمیتوانند به همان شکل سابق بیان شوند. امروز حاملین شکست طلبی، تسلیم طلبی و انحلال طلبی، جنبش توده‌ای را تصدیق میکنند، عدم ثبات رژیم را تصدیق میکنند، بحران اقتصادی را تصدیق می‌کنند، ضرورت سرنگونی رژیم را هم تصدیق می‌کنند. اما این تصدیق الزاما در جهت حل انقلابی بحران نیست. اگر دیروز، زمانی که حاملین شکست طلبی با اوهمات خود مبنی بر پایان دوران انقلاب و شکست جنبش توده‌ای که نه از خود بحران انقلابی بلکه از درجه نمود بحران انقلابی استخراج می‌شد، از انقلاب روی میگرداندند، امروز، شرایط اجتماعی اساسا چنین مجوزی را در اختیار هیچکس قرار نمیدهد. امروز روی گرداندن از انقلاب و سیاستهای انقلابی (به درجات متفاوت) اجبارا از بحران دیگری صورت میگیرد. مسئله به این گونه مطرح است: حال که دیگر انکار بحران انقلابی ممکن

نیست، حال که ضرورت سرنگونی رژیم تصدیق شد است، کدام قدرت باید جانشین قدرتی شود که آماج سرنگونی قرار گرفته است، و کدامین سیاست حل انقلابی بحران را به پیش میبرد. سیاست انقلابی یا سیاست رفرمیستی.

اگر در زمانی نیروهای انقلابی و در راس آنها سازمان ما ضمن مبارزه برای نشان دادن و ایجاد بدیلی انقلابی در برابر قدرت ارتجاع حاکم، وظیفه داشتند که تداوم دوران انقلاب را هم خاطر نشان سازند و به مقابله با شکست طبقاتی بپردازند که از طریق نفی دوران انقلابی، تخم یاس و تسلیم طلبی را میکاشتند، امروز، که دیگر بحران انقلابی سیاستهای تسلیم طلبانه را به گونه سابق جاروب کرده و اثری از آن هم بجای نگذاشته است، پیشبرد امر انقلاب و سیاستهای انقلابی، خود را تنها و تنها در جنبه اثباتی حل انقلابی بحران خلاصه کرده است.

مسئله اینگونه است کدام قدرت سیاسی باید جانشین قدرت ارتجاع حاکم شود تا قادر باشد آن وظائف اساسی انقلاب را برای حل بحران به پیش برد. اما این وظائف اساسی انقلاب بر مبنای درجه بحران انقلابی مشخص نمیشود بلکه بر مبنای ماهیت انقلابی بحران قابل تبیین است. درجه بروز بحران انقلابی، فقط تاکتیهای روزمره را تحت تاثیر قرار میدهد و نه وظائف اساسی انقلاب را.

کدام قدرت سیاسی با کدام وظائف اساسی؟ سایر مسائل از جمله تاکتیها، سیاستهای عملی و شعارها و سازماندهی تنها در رابطه با پاسخ به این سؤال اصلی از اهمیت عملی در پیشبرد انقلاب میتواند برخوردار شود. پاسخ به همین سؤال است که اساساً دوره کاملاً متمایز از یکدیگر را پیش روی جنبش قرار میدهد: انقلاب یا رفرم. پاسخ انقلابی به حل بحران و یا پاسخ رفرمیستی به حل آن. در عمین عرصه پاسخ گویی به جنبه اثباتی بحران انقلابی است که اکنون شکست طلبی، تسلیم طلبی و انحلال طلبی خود را از مجرای آن به منصف ظهور میسراند. و نه دیگر بر مبنای نفی دوران انقلاب و نفی ضرورت سرنگونی رژیم حاکم.

ما بنابر ماهیت بحران انقلابی و مجموعه شرایط حاکم بر جامعه پاسخ صریح و قطعی خود را در جهت حل انقلابی بحران داده ایم. ما آشکارا بیان داشته ایم که حکومت کارگران و زحمتکشان میتواند تنها پاسخ انقلابی - و در عین حال ممکن - در مقابل جمهوری اسلامی باشد. ما بیان داشته ایم که جز با درهم شکستن دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوازی، تسلیح عمومی توده ها، و استقرار ارگانهای اقتدار توده ای (شوراها) بجای دستگاه درهم شکسته شده ارتجاع، انقلاب به پیروزی قطعی نائل نمیکردد. پاسخ به تمامی درخواستهای انقلابی توده ها زمانی میتواند قطعی، با ثبات و برگشت ناپذیر باشد که حول این وظائف اساسی

انقلاب قرار بگیرد.

پاسخ ما به حل انقلابی بحران در تقابل با کلیه پاسخهایی است که در دوران انقلابی رفرم را پیشه کرده‌اند، شکلی از اشکال دولت بورژوازی را به عنوان بدیل رژیم جمهوری اسلامی در سر لوجه برنامه خود گذاشته‌اند و خواستهای رفرمیستی را بجای وظائف اساسی انقلاب قرار داده‌اند. چنین است نتایج دو درک اساساً متفاوت از بحران انقلابی. یکی مسئله قدرت سیاسی و وظائف اساسی انقلاب را از ماهیت انقلابی بحران اتخاذ میکند و درجه نمود بحران را در تاکتیکهای خود ملحوظ میدارد. و دیگری مسئله قدرت سیاسی و وظائف اساسی را بدرجه بروز بحران انقلابی منکی میکند و عاجز از درک آن راه حل انقلابی که ماهیت انقلابی بحران در پیش رو گذاشته، به رفرم پناه میبرد.

نقش و موقیعت طبقات

کار ۱۹۴ (مهر ۶۴)

بحران انقلابی که اکنون نزدیک به یک دهه از آغاز آن میگذرد، بسان گردبادی بی پایان، آنچنان طبقات و اقشار اجتماعی و بویژه نیروهای سیاسی را به چرخش و حرکت انداخته، که در نگاه نخست همچون شورش عظیم اما بی قاعده و بی هدف جلوه می‌کند. سرگیجه ناشی از تداوم بحران و ضربات پتک گونه چرخشهای عظیم اجتماعی، طبقات و بیش از آن نیروهای سیاسی را یکی پس از دیگری و یا با هم به جلو صحنه پرتاب میکند، تا در کوران کارزاری که به جرات میتوان گفت در تاریخ اخیر جامعه‌مان بی سابقه بوده است، خود بدلخواه یا بالاجبار نقاب کنار زده و تمام واقعیت خود را بی هیچ ساتری به تماشای عامه بگذارند. آنان که هنوز نقاب از چهره بر نگرفته و یا با نقابیی دوباره و کاذب در صحنه باقی‌اند، اگر که نه امروز، فردا، در تداوم بحران گریزی ندارند جز اینکه تمامیتشان را عمانطور که عست و نه آنطور که میگویند و می‌نمایانند، عرضه بدارند. مبارزه طبقاتی در کوران این بحران انقلابی هر روزنه‌ای را می‌کاود، هر مخفی شده‌ای را به روی صحنه می‌آورد تا نقش واقعی‌اش را ایفا کند، حتی اگر که این نقش، نقش نعش باشد.

بحران همه چیز را زیر و رو میکند تا هر چیزی را در جای واقعی‌اش بنشانند. آنچه که آشفتگی جلوه میکند جز جابجائی نیروها در صف بندی انقلاب و ضد انقلاب و در درون هر صف، برای ایفای نقش واقعی خود در انقلاب بزرگ فردا چیز دیگری نیست. این حرکات آشفته، چرخشها و گنج سری‌ها فقط نمودی کاذب از تکوین صف بندیها و جهت گیریهای واقعی در بطن جامعه، زیر فشار مبارزه طبقاتی است. اگر ۵۷، سال " عمه با هم " بود، اگر جنبه نفی انقلاب، نفی رژیم شاهنشاهی، بر جنبه اثباتی انقلاب سایه افکنده بود و وظایف اساسی انقلاب در لفافه اوهام انقلاب عموم خلقی مستور گشته بود، اگر جریان اصیل، واقعی و ناگزیر تفکیک طبقاتی در بطن جامعه با پوسته‌ای از یک ادغام عمودی نیروهای طبقاتی (همگانی بودن انقلاب برعبری بورژوازی) را کد می‌نمود قیام بهممن، آغاز گسیختگی نظم کاذب صف بندی طبقات و ائتلافها و اتحادهای عموم خلقی بود. قیام آن نقطه عطفی بود که وظایف اساسی انقلاب از پس پرده مرک بر شاه، با تمامی عظمت

خود که عظمت انقلاب بود، رخ نمود. قیام بهمن نقطه پایانی دوره ای بود که ادغام صوری طبقات بر تفکیک طبقاتی سایه افکنده بود، بهمن پایان دوره تجمعات میلیونی و آغاز تجزیه شدن "تجمعات" به طبقات و اقشار اجتماعی بود.

پس از قیام، غلیان مبارزه طبقاتی نه تنها فروکش نکرد، بلکه مداوماً از عمق و شفافیت بیشتری برخوردار می‌شد. در کشاکش انقلاب و ضد انقلاب، طبقات به جایگاههای تاریخی خود رانده می‌شدند، و لفافه اوهام انقلاب عموم خلقی و پوسته کاذبی که بر تفکیک طبقات و نقش واقعی هر کدام در انقلاب و پیکار انقلابی کشیده شده بود، شکاف برمیداشت و بکناری زده میشد.

بورژوازی بزرگ و انحصاری که قبلاً نقشش را طی یک دوره طولانی رکود سیاسی از بالا بازی کرده بود و قیام توده‌ها بر علیه‌اش بود، این بار فرصت یافت که تمام توان و ابتکارش را در نقش اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز به نمایش بگذارد تا بی ریشگی و محدودیت پایگاه اجتماعی‌اش را در جامعه باز هم بر ملا سازد و نشان دهد که تا زمانی که دوران انقلابی بر جامعه حاکم است جز نقشی که تا کنون ایفا کرده است، توانائی ایفای نقش دیگری را ندارد. بورژوازی عقب مانده - بورژوازی تجاری سنتی و تکمله‌اش خرده بورژوازی سنتی شهری - به اعلا درجه اوج رسید تا آنگاه با فرق سر سقوط کند، به رأس هرم قدرت سیاسی خزیده شد تا تمامی اوهام کهنسال را خود به دست خویش بزداید. "بازار" که در دوران قدرت بورژوازی بزرگ و انحصاری یکی از کانونهای "اغتشاش" بود "ستون سستبر انقلاب" شد و بالا آمد تا خود زمینه مادی این "اغتشاش" را بخشکند. خرده بورژوازی سنتی - این نابهنگام تاریخی - همه هستی‌اش را بر آن نهاد تا با درخشش آخرینش که از اوج استیصال بود، "رادیکالیسم" ارتجاعیش را در شعله‌های انقلاب تجزیه کند. خرده بورژوازی سنتی ققنوس در آتش بود. بورژوازی صنعتی غیر انحصاری (لیبرال) که تابع بورژوازی انحصاری بود و خون رگان هستی‌اش را از قلب آن می‌گرفت، در فکر نجات قلب بود. بورژوازی لیبرال، تکنوکراتها و بوروکراتهای عالی مقام وابسته به این بورژوازی که بناچار شانه به شانه بورژوازی عقب مانده می‌ساییدند تا در صف مقدم "رهبری" جنبش باقی بمانند ناتوانیشان را در اینکه حتی "لیبرال" ضد انقلابی باشند، به نمایش گذاشتند. بورژوازی لیبرال که بیش از ۴۰ سال نقش اپوزیسیون اعلیحضرت را بازی کرده بود، در تداوم تلاطمات اجتماعی به جایگاه اپوزیسیون جمهوری اسلامی رانده شد. بورژوازی لیبرال عجز و جنبشش را در اینکه بتواند خود کنترل و هدایت قدرت سیاسی را بدست بگیرد بیش از هر زمان دیگری آشکار ساخت و نشان داد که فقط

در جایگاه اپوزیسیون قانونی توانائی ایفای نقش دارد. جایگاهی که در انقلاب بزرگ فردا، مقبره ابدیش خواهد بود.

درست در قطب مقابل ارتجاع، طبقه کارگر قرار دارد. طبقه کارگر در دوران تدارک قیام بهمن ماه درخشید. اما درخششی نه از فرط استیصال و نه از سرمرگی محتوم که به مبارزه مرک و زندگیش بکشاند، آنچنانکه خرده بورژوازی سنتی را میکشاند، درخششی نه از نوع تندرهای حاشیه نشینان رانده شده از روستا و وامانده در شهر که کینه گذشته را با یاس آینده، باروت انفجار حالشان میکردند. طبقه کارگر رو به پیش داشت. قیام، پایان جنبش طبقه کارگر نبود، بلکه آغازی نو در شکفتنش بود. آنجا که ارتجاع فرمان پایان انقلاب صادر کرد، طبقه کارگر تازه انقلاب را در مسیری متمایز از دوره قبل از قیام می‌پیمود. آنجا که دیگر انقلاب عموم خلقی آخرین نخایرش را شلیک میکرد، طبقه کارگر تازه صف آرائیش را کامل میکرد و پرچم انقلاب را پیشاپیش توده‌ها به اهتزاز در می‌آورد. آنجا که اقشار میانی، یکی پس از دیگری یا در مقابل قدرت حاکم کرنش میکردند، یا تسلیم می‌شدند، یا به گذشته فرو می‌رفتند یا شکسته می‌شدند، و یا ... این تنها طبقه کارگر بود که با تمام افت و خیزها همچنان پیشتاز باقی ماند و پرچم انقلاب را در اهتزاز نگهداشت. چنین است که در تمام برهه‌های دوران پس از قیام، از برهه‌های خیزش تا برهه‌های سرکوب و عقب‌نشینی، چشم‌ها دیگر نه به "بازار" یا "دانشگاه" یا حتی "خیابان" که به کارخانه دوخته شده است. آنجا قلب انقلاب می‌تپد.

بین قلب تپنده انقلاب و قطب ارتجاع توده‌های کشری متشکل در اقشار میانی در معرض شدیدترین دگرگونیها بوده‌اند. توده‌ای از براده آهن بین دو قطب آهنربا. پیش از قیام، آهنگام که تضاد کار و سرمایه (قطبین آهنربا) زیر پوشش پیوسته‌ای از ادغام صوری طبقات، انقلاب عموم خلقی و اوهام دمکراسی بورژوازی از حدت بالائی برخوردار نبود، اقشار میانی (براده‌های آهن) خود را در ماوراء طبقات اصلی می‌یافتند. در چنین موقعیت اجتماعی و تناسب قوای طبقاتی این اقشار، رسالت نجات و رهبری جامعه و گرداندن اقتصاد و سیاست به شیوه خاص خود را بیش از هر زمان دیگری باور کردند، و برای تحقق این باور - این باور کاذب - تلاش کردند و رزمیدند. رزمی بر مبنای راه حلی موهوم برای تناقضات جامعه که عملاً تناقضات را تداوم می‌بخشید و در خدمت سلطه طبقه حاکم، بورژوازی، در آمد. اما از آن هنگام که تضاد کار و سرمایه رو به حدت نهاد و دو طبقه اصلی بنحوی صریح و قاطع رو در روی یکدیگر آغاز به صف آرائی جنگی میکردند، رسالت

نجات بخشی اقشار میانی همچون برف در تابش آفتاب شروع به ذوب شدن نمود. اگر اقتصاد این اقشار را طی يك پروسه طولانی تجزیه میکند و جذب قطبین می‌نماید سیاست، سیاست انقلابی، تداوم مبارزه سیاسی در دوران انقلاب، این اقشار را به سرعت و طی مدت کوتاهی بیش از پیش به تجزیه کشانده و میکشاند، بی‌آنکه هنوز از نقطه نظر اقتصادی پروسه تجزیه را به اتمام رسانده باشند. چنین است وضعیت براده های آهن ما بین دو قطب آهنربا زمانیکه جریان الکتریسته برقرار میشود.

بدینگونه است که مبارزه طبقاتی، مبارزه پرولتاریا و بورژوازی و تداوم انقلابی این مبارزه صف آرائی نبرد را به نظم می‌آورد و دو صف، و فقط دو صف اساسی پدید می‌آورد. صف انقلاب که ستون فقرات آنرا " کار " میسازد و صف ضد انقلاب که " سرمایه " ستون فقرات آن است. در این نبرد، اقشار میانی، هر چند هنوز از نظر اقتصادی کاملاً تجزیه نشده باشند، اما از نظر سیاسی محکوم به تجزیه‌اند. صف مستقل خرده بورژوازی، راه سوم، رویایی در افسانه های جن و پری است. راه سوم متعلق به آن بخش از خرده‌بورژوازی است که در مدار قطب سرمایه می‌چرخد و چرخشش را انکار میکند. راه سوم تله بورژوازی است.

تلاطمات عظیم و مداوم اجتماعی. منبعت از بحران انقلابی جامعه تنها بیان به نظم در آمدن صف آرائی طبقاتی بوده است. در پروسه این صف آرائی اساسی، اقشار میانی بالاترین درجه جابجائی را اجباراً تحمل کرده‌اند. آنچه که ظاهراً تحرك این اقشار بنظر میرسد، جز این جابجائی و تجزیه سیاسی که پیشاپیش تجزیه اقتصادی تحقق می‌یابد هیچ نیست. فاصله بین تجزیه سیاسی که مستقیماً مبتنی بر درجه زشد مبارزه طبقاتی است و تجزیه اقتصادی که اساساً مبتنی بر درجه تکامل سرمایه‌داری است، میزان نوسانات، ناپیگیری و تزلزلات این اقشار را که بنا بر درجه نزدیکی و دوری به کار و سرمایه حول این دو قطب اصلی گرد می‌آیند را تبیین و مشخص میکند. از اینروست که مثلاً آن لایه های میانی خرده بورژوازی که در مدار قطب کار قرار میگیرند، در مقایسه با لایه های تحتانی خرده بورژوازی، میزان بالاتری از نوسان، ناپیگیری و تزلزل را از خود بروز میدهد.

طی این دوران، تناسب قوای طبقاتی در مجموع به نفع پرولتاریا در حال تغییر بوده است. اما این روند آغاز شده از یکسو همواره در راستائی بی‌باکگشت، بدون افت و خیز و همواره به پیش نرفته و نمیتوانست برود، و از سوی دیگر روند آغاز شده هنوز قطعیت نیافته و پایان نگرفته است. تناسب قوای طبقاتی موجود بحران انقلابی را تداوم می‌بخشد و تداوم بحران انقلابی بر دامنه مبارزه طبقاتی

می‌افزاید. غلبه بر این بحران، به شیوه‌ای ارتجاعی و یا انقلابی، اعمال قدرت تمام و کمال بورژوازی و یا اعمال قدرت قاطع پرولتاریا را می‌طلبد.

پویش مبارزه طبقاتی و موقعیت هر طبقه در مقاطع بهم پیوسته این پویش، خصلت نمای نقاط قوت و ضعف، توان و رسالت طبقات طی این دوران بوده و نتایج ممکنه از تداوم بحران انقلابی را تصویر میکند. در آغاز پویش مبارزه طبقاتی، زمانیکه دوران رکود سیاسی ترك بر میداشت و انقلاب میشکفت، این بورژوازی بود که با تکیه بر اهرمهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی خود که شرایط تولید و باز تولید سرمایه را استمرار می‌بخشید، هنوز بر جامعه و بر مبارزه طبقاتی سلطه‌اش را اعمال میکرد. هر چند دیکتاتوری عربان بورژوازی بزرگ و انحصاری بخشهای دیگر بورژوازی را بیرون از قدرت سیاسی نگهداشته بود، لیکن هژمونی بورژوازی بطور کلی بر جامعه حاکم بود. بخشهای مختلف بورژوازی چه از حیث اقتصادی و چه سیاسی - ایدئولوژیکی تشکیلات و اهرمهای تبلیغاتی‌شان را از دست نداده بودند. تداوم بحران و رشد و گسترش مبارزات توده‌ای هژمونی بورژوازی را به خطر انداخت و سلطه‌اش را متزلزل کرد، لیکن هنوز قادر نبود که سلطه آنرا براندازد و هژمونی پرولتاریا را بر جنبش توده‌ای که فی نفسه انقلابی بود، اعمال کند. دیکتاتوری عنان گسیخته در دوران رکود سیاسی سبب شده بود که طبقات و اقشار انقلابی و مترقی از حداقل اهرمهای تشکیلاتی و تبلیغاتی محروم باشند. از این رو در آغاز دوران انقلاب، هر چند با مختل شدن گردش سرمایه و با از هم گسیختگی شرایط اجتماعی تولید و باز تولید سرمایه که هژمونی بورژوازی بر آن اساس استمرار می‌یافت، زمینه عینی سلطه سیاسی - ایدئولوژیکی بورژوازی بر جامعه سست شد اما آن زمینه‌های ذهنی که لازمه هژمونی پرولتاریا بر جنبش توده هاست، فراهم نبود. گسترش انقلاب مردم توده‌های بیشتری را از زیر نفوذ بورژوازی خارج می‌ساخت، بدون اینکه پرولتاریا در وضعیتی باشد که آنها را بتواند رهبری کند. صف مستقل پرولتاریا هنوز از "جنبش عموم خلقی" جدا نشده بود.

در چنین شرایط اجتماعی، انقلاب دو وجه متضاد و درهم آمیخته را باز تولید میکرد. هم تفکیک طبقاتی را در بطن جنبش توده‌ای دامن میزد و هم وحدت عموم خلقی (و نه وحدت بر اساس استقلال طبقاتی) را تداوم می‌بخشید و تقویت میکرد. پیروزی انقلاب و تحقق اهداف انقلاب در گرو شکستن "وحدت" بود و شکستن "وحدت" در گرو تعمیق انقلاب.

بورژوازی حاکم قادر به ادامه حکومت نبود. جنبش توده‌ای اوج میگرفت. پرولتاریا قادر به اعمال رهبری بر جنبش نبود. بورژوازی عقب مانده و خرده بورژوازی

الحاقیه‌اش که شاهد مرك آرام و تدریجی خود بود، جانی تازه گرفت. پشتوانه‌اش نه فقط رسوبات کهنسال خرافات و اوهام، که ثمره دیکتاتوری هم بود. بورژوازی لیبرال اُس و اساسش بهم ریخته بود، تکیه گاه نبود، خود محتاج تکیه گاه بود. خرده بورژوازی میخروشید و می‌گریه. انقلاب را در پشت قباله‌اش نوشته بود. بستر مناسبی برای بروز " وحدت " گرائی. خرده بورژوازی " وحدت " را داد میزد و از درون و بناچار وحدت را میجوید. بورژوازی با کیاستی که خاص سرمایه است مجری " وحدت " خرده بورژوازی شد، تا در راس هرم " وحدت " قرار بگیرد. " وحدت " نوع خرده بورژوازی می‌باید از خطرات آنارشیسم خرده بورژوازی در امان میماند. سرمایه هر چقدر هم که عقب مانده باشد، کارگشته است. " وحدت " خرده بورژوازی، وحدت انقلاب را سلاخی میکرد.

قیام، آغاز شکست " وحدت " بود. رژیم شاه، یعنی زمینه‌ای که بورژوازی از آن سود می‌جست و خرده بورژوازی به آن دامن میزد، تا وحدت انقلاب را به وحدت علیه شاه تقلیل دهد، سرنگون شد. " وحدت " یکی از مهمترین زمینه‌هایش را از دست داد. دو وجه متضاد انقلاب واژگونه شد. بنا به درجه‌ای که وحدت خلقی عقب می‌نشست، تفکیک طبقاتی قوت میگرفت. وحدت جایش را به تجزیه داد. تجزیه سیاسی خرده بورژوازی شدت گرفت. پرولتاریا استقلال طبقاتی خود را باز می‌یافت. بورژوازی از هم گسیخته، از لحاظ سیاسی هم در راس هرم قدرت شکاف بر میداشت. بحران انقلابی پایان نگرفت، تعمیق یافت. وحدت میلیونی از هم میگسست تا مبارزه طبقاتی تعمیق یابد.

تجزیه وحدت خلقی آغاز شد تا وحدتی اصولی، طبقاتی و انقلابی بر مبنای وظایف و اهداف اساسی انقلاب نطفه یبندد. خط و مرز بین صف انقلاب و ضد انقلاب هر دم شفافتر و قطعی تر می‌شد، در حالیکه روند تجزیه و وحدت، روند هم زمان " وحدت " رو به تجزیه و تجزیه رو به وحدت هر دو صف انقلاب و ضدانقلاب را از کارایی قطعی برای پایان دادن به بحران به شیوه‌ای انقلابی و یا ضدانقلابی باز می‌داشت.

کشاکش انقلاب و ضد انقلاب تداوم یافت. پرولتاریا به اهرمهایی که قبلا از آن محروم بود، دست مییافت و بیش از پیش خود را سازمان میداد. پرولتاریا بیش از همه از تعمیق انقلاب سود می‌جست. روند شکل و آگاهی یافتن پرولتاریا به سرعت طی می‌شد. تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر (شورا و ...) و آگاهی نسبت به منافع طبقاتی - در سطح و عمق - شکل میگرفت. انعکاس این موقعیت طبقه کارگر در نیروهای مدعی نمایندگی سیاسی روند تجزیه و پالایش بود.

تشدید فعالیت پرولتاریا و دیگر نیروهای انقلاب و تشدید بحران اقتصادی سیاسی، بر شکاف در بالا افزود و بورژوازی حاکم را که از ابتدا از هم گسیخته بود گسیخته تر کرد. سال ۶۰ کشاکش انقلاب و ضد انقلاب، خود را به شکل تصفیه با و سرکوب پائین نمودار ساخت. جنبش توده‌ای با یورش وحشیانه بورژوازی حاکم که موقتا بر شکاف در بالا فائق آمده بود، وادار به عقب نشینی شد و تناسب قوای طبقاتی موقتا به نفع بورژوازی تغییر کرد. در حقیقت، بورژوازی حاکم به نیابت از کل طبقه جهت خاتمه بخشیدن به دوران انقلاب دست به سرکوب خونین و شدید پائین زد.

ویژگیهای این برهه از دوران انقلاب که پس از سرکوب خونین و گسترده آغاز شد را میتوان بشرح زیر خلاصه کرد: از درجه نمود بحران انقلابی کاسته شد، اما دوران انقلاب بسر نرسید. سرکوب و جو سرکوب بشدت بر جامعه حاکم شد، توده‌ها دست به عقب نشینی زدند، اما رکود سیاسی بر آنان حاکم نشد. تناسب قوای طبقاتی بنفع بورژوازی تغییر یافت اما این تغییر با ثبات و قطعی نبود. پرولتاریا بزیر تازیانه ارتجاع کشیده شد، تشکلهای توده‌ای‌اش نابود گردید، اما تسلیم نشد، تجارب و اثرات دوران قبل زایل نگردید. بر عکس پرولتاریا مهر پیشتازیش را بطرزی قطعی بر جنبش عمومی کوبید و استقلال طبقاتیش را تحکیم بخشید. در این برهه، "وحدت" رو به تجزیه پایان گرفت و امر وحدت برپایه‌های استقلال طبقاتی آغاز به استواری، نمود.

حال، خود ویژگی لحظه کنونی چیست؟ اکنون مدتی است که دوره عقب نشینی توده‌ها پایان گرفته است. جو سرکوب شکسته شده بی آنکه سرکوب متوقف شده باشد. در بالا شکافی مجدد سلطه بورژوازی حاکم را به مخاطره افکنده است. تناسب قوای طبقاتی که به نفع بورژوازی تغییر یافته بود، بنفع پرولتاریا تغییر جهت داده است. بحران عمیق تر شده، اما تناسب قوای طبقاتی موجود، حل قطعی بحران را در چشم انداز نزدیک نشان نمیدهد. کشاکش انقلاب و ضد انقلاب ادامه دارد، اما عم امروز، نه انقلاب و نه ضد انقلاب قادر به پایان بخشیدن قطعی به این کشاکش نیستند. تفکیک طبقاتی بیش از هر زمان دیگری به پیش رفته است، اما نه فقط در صف انقلاب که در ضد انقلاب نیز انسجام و تمرکز موجود نیست. در لحظه کنونی پرولتاریا و یا بورژوازی بمشابه ستون فقرات انقلاب و ضد انقلاب قادر به اعمال عزمونی قطعی خود نیستند.

بورژوازی که در کلیت خود علیه انقلاب و پرولتاریا صف آراشی کرده است، از درون از هم گسیخته و غیر متمرکز است. ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه و

اثرات تبعی آن بر ساختار این طبقه و روابط فیما بین بخشهای مختلف آن عاملی ویژه در عدم تمرکز بورژوازی ایران است. این عامل که در دوران رکود سیاسی خود را به طریق اعمال دیکتاتوری عنان گسیخته یک بخش از بورژوازی بارز میکند در دوران انقلاب از طریق از هم گسیختگی سیاسی و عدم تمرکز نمود می‌یابد. عوامل دیگری همچون شیوه‌های متفاوت برای مهار و سرکوب انقلاب نیز بر دامنه پراکندگی بورژوازی می‌افزاید. بورژوازی برای فائق آمدن بر بحران موجود، از تمرکز و قدرت کافی برخوردار نیست. تشدید بحران انقلابی نیز هر چه بیشتر این ستون فقرات صف ضد انقلاب را از درون می‌پوسد و تضعیف میکند.

افشار میانی، هر چند بالقوه حاملین " وحدت خلقی " دیگری در خدمت بورژوازی هستند و امکان تلاشهایی برای به فعل درآوردنش غیر قابل تصور نیست اما مجموعه شرایط امروز با آغاز دوران انقلاب بسیار متفاوت است. زمینه‌های تحقق " وحدت خلقی " تقریباً خشکیده است. خرده بورژوازی برای اینکه بتواند فکر " راه سوم موهومی " را بر جامعه حاکم کند، به یک دوره کار " عموم خلقی " و گردآوری مهمات برای آتشبازی در مبارزه طبقاتی نیاز دارد. خرده بورژوازی، اما نه فقط خود، اکثر نخبه‌ها را خرج کرده است، از لحاظ سیاسی تجزیه شده و یا آرام در انتظار تغییر رویدادهاست، که موقعیت طبقه کارگر، تجارب و دستاوردهای تاکنونی دوران انقلاب نیز موانعی جدی بر سر راه تحقق " راه سوم " است. جهت گیریهای صریح و سریع بخشی از نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی بسمت بورژوازی و پذیرش برنامه آن خود دال بر تجربه سیاسی و باریک شدن زمینه‌های باروری " راه سوم " است. راه سوم، عصای دست بورژوازی، سست و باریک شده، از حیز انتفاع ساقط گشته است.

تناسب قوای طبقاتی بنفع پرولتاریا رو به چرخش است، اما هنوز، این چرخش بطور قطع کامل نشده است. پرولتاریا با دفع سمومات دوران رکود سیاسی، با بازنگری و باز سازی خود در دوره اخیر سرکوب، با فروریزی توهمات عموم خلقی تجزیه و یالایش نیروهای سیاسی مدعی نمایندگی، استقلال طبقاتیش را تحکیم بخشیده است، اما در لحظه کنونی، هنوز قادر به اعمال هژمونی قطعی خود بر انقلاب بطوریکه بر بورژوازی غلبه یابد، نیست. مبارزه طبقاتی پرولتاریا اکثریت قریب به اتفاق زمینه‌هایی را که سبب اختلاط و تحلیل این طبقه در جنبش عموم خلقی است، خشکانده است. اما هنوز جنبه‌های اثباتی اعمال قدرتش را کاملاً تحکیم نبخشیده است. تشدید بحران انقلابی جنبه‌های اثباتی قدرت پرولتاریا را تحکیم می‌بخشد. پرولتاریا رو به انسجام و تمرکز دارد.

خلاصه کنیم: حل قطعی بحران - به شیوه‌ای ارتجاعی یا انقلابی - اعمال قدرت متمرکز بورژوازی و یا اعمال قدرت متمرکز پرولتاریا را میطلبد. بورژوازی غیر متمرکز و پراکنده است. پرولتاریا هنوز ضعیف است. تشدید بحران انقلابی زمینه‌های متمرکز بورژوازی را بیش از پیش از بین میبرد و زمینه‌های متمرکز پرولتاریا را تقویت میکند. پس آنچه که در چشم انداز نزدیک قابل تصور است تداوم بحران انقلابی است. اما تداوم بحران انقلابی تناسب قوای طبقاتی را هر دم بیشتر به نفع پرولتاریا تغییر میدهد.

اکنون، مساله دیگر اثبات ضرورت اعمال رهبری پرولتاریا بر انقلاب نیست. مساله اثبات رسالت تاریخی پرولتاریا در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری نیست. ضرورت رهبری پرولتاریا و رسالت تاریخی اش نه فقط از لحاظ نظری که از لحاظ عملی نیز امری اثبات شده است. اکنون برای نخستین بار در تاریخ مبارزه طبقاتی جامعه ما امکان عملی رهبری پرولتاریا بر انقلاب و برپایی حکومت کارگران و زحمتکشان مهیا گشته است. اکنون مساله تحقق این امکان عملی است. مساله بر سر استحکام هر چه بیشتر استقلال طبقاتی پرولتاریا است. مساله بر سر انسجام و تمرکز نیروی سیاسی پرولتری است.

گروه‌بندی‌های سیاسی

کار ۱۹۵ (آبان ۶۴)

تجارب گرانقدر مبارزه طبقاتی، بویژه پس از سال ۵۷، نشان داد که برسمیت شناختن طبقات و گروه‌بندی‌های طبقاتی و شناخت عام و مجرد از نقش و موقعیت طبقات در تحولات اجتماعی هنوز به معنای شناخت نقش و موقعیت نیروهای سیاسی و گروه‌بندی‌های سیاسی نیست. چه بسیار نیروهائی بوده‌اند که خود را پیرو سوسیالیسم علمی معرفی کرده‌اند، خود را مارکسیست - لنینیست خوانده‌اند، تحلیل‌های خود را از تحولات عام اجتماعی ظاهراً بر مبنای نظریه مبارزه طبقاتی بنا نهاده‌اند اما در شناخت ماهیت و موضع طبقاتی نیروهای سیاسی و گروه‌بندی‌های سیاسی عاجز بوده‌اند. چه بسا کسان و نیروهائی که حتی در تحلیل عام از صف بندی نیروهای طبقاتی، در تعیین خط و مرز مابین طبقات و اقشار اجتماعی، در تبیین مرحله انقلاب و گروه‌بندی‌های طبقاتی متناظر با آن، منعکس کننده واقعیات عام و مجرد اجتماعی بوده‌اند، اما در هر گام عملی که از عام به خاص و از مجرد به مشخص برداشته‌اند فقط عدم شناخت واقعی و مشخص خود را از ماهیت و عملکرد طبقات به منصف ظهور رسانده‌اند. اینان، در هر گام عملی در اینکه طبقات و گروه‌بندی‌های طبقاتی را از طریق نمایندگان سیاسی و گروه‌بندی‌های سیاسی باز شناسند و یا به عبارت عکس، از طریق نیروهای سیاسی و گروه‌بندی‌های سیاسی موجود به طبقات و گروه‌بندی‌های طبقاتی پشت آن پی‌برند، ناتوانیشان را آشکار کرده‌اند.

این دوران انقلابی، در هر برهه‌اش، شاهد موارد متعددی از گنج‌سری نیروها در منطبق نمودن صحیح نیروهای سیاسی، بر طبقاتی بوده است که واقعا نمایندگیش را بر عهده داشته‌اند. بارزترین نمونه این سر درگمی و آشفته فکری را می‌توان در مورد تبیین ماهیت حکومت جمهوری اسلامی و ماهیت طبقاتی جناح‌های اصلی آن مشاهده کرد. فقط کافی است که به مواضع گوناگون و گاه متضاد اعلام شده از سوی نیروهای سیاسی "مارکسیستی" در این مورد توجه کرد تا عمق آشفته فکری و غیر بدیهی بودن آنچه که بدیهی بنظر میرسد روشن شود. پاسخهای متعدد و متنوع به ماهیت طبقاتی حکومت و جناح‌های اصلی آن عمگی از سوی

نیروگاهی بوده است که ظاهراً از يك متد دیالکتیکی برای تبیین ماهیت طبقاتی يك جریان مشخص پیروی کرده‌اند، ظاهراً تمامی پاسخهای متعدد و متنوع بر مبنای تحلیل طبقاتی بنا گردیده است، و تمامی این پاسخها مربوط به يك مورد مشخص بوده است. حاملین این پاسخهای گوناگون، همگی در وجه عام و مجرد، به ساخت طبقاتی جامعه ایقان داشته‌اند، به مشخصات عام و مجرد طبقات آشنا بوده‌اند، بورژوازی و خرده بورژوازی را بطور کلی و به یکسان (یا تقریباً به یکسان) تعریف و از هم منفک می‌کرده‌اند و این دو را به اقشار و لایه‌های متعدد منقسم می‌ساخته‌اند. ملاک عام همگی حاملین پاسخهای گوناگون و یا تقریباً همگی آنها - ظاهراً - یکی بوده است. با این وجود يك مساله مشخص مثل ماهیت طبقاتی حکومت، و یا ماهیت نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن پاسخهای متعدد و متنوعی دریافت داشته است.

نصوب بی اطلاعی يك نیروی "مارکسیستی" از الفبای علم طبقات مشکل است. اما همانا بکرات مشاهده شده که يك نیروی "مارکسیستی" در استفاده صحیح از الفبای علم طبقات در میدان عمل از حرکت باز ایستاده و مستاصل گشته است. کسی که قواعد شمشیر بازی را بدانند، الزاماً شمشیر باز نیست. چرا انطباق يك نیروی سیاسی بر آن طبقه و یا قشر اجتماعی که نمایندگیش را بر عهده دارد همواره سهل و ساده نیست و در زمانهائی خود به مساله گرهی جنبش مبدل می‌شود؟

اُس و اساس اغتشاشی که در شناخت ماهیت يك نیروی سیاسی بروز می‌کند، که در عدم تمایز دقیق مابین جایگاههای اصلی نیروهای سیاسی متفاوت تبلور می‌یابد، که در کنجاندن نیروهای سیاسی اساساً متفاوت در يك گروهبندی سیاسی - طبقاتی تجلی می‌یابد، مربوط به عدم شناخت علمی از طبقات و جایگاهشان در سازمان اجتماعی تولید در يك دوره تاریخی مشخص است. نتیجه يك چنین بدفهمی و عدم شناختی مستقیماً نقش، توان و رسالت طبقات را در يك دوره تاریخی از تحولات اجتماعی تیره و تار می‌کند و الزاماً بر شناخت نیروهای سیاسی متناظر با هر طبقه سایه می‌افکند. مثلاً اغتشاشی که در تعیین ماهیت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی و رژیم جمهوری اسلامی پدید آمد و برای مدتی به یکی از مسائل مورد مشاجره "جنبش کمونیستی" تبدیل گشت را در نظر بگیرید. پاسخهای متعدد در باره ماهیت حزب و رژیم را بیاد آورید: بورژوازی، بورژوازی تجاری، خرده بورژوازی، خرده بورژوازی سنتی، لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی سنتی، حاشیه نشینان شهری، کاست روحانیت، کاست حکومتی و غیره. تمامی این پاسخها فقط

بیانگر این است که بین شناخت سطحی و شناخت علمی از طبقات تفاوتی اساسی وجود دارد، که شناخت عام و مجرد از طبقات برای بررسی ساختار طبقاتی يك جامعه مشخص و نیروهای سیاسی آن کفایت نمیکند، که تا زمانی که از عملکرد سرمایه و حاملین این عملکرد (بورژوازی) شناخت علمی حاصل نشده باشد، تا زمانی که معنای واقعی جایگاه گروههای اجتماعی بر مبنای سازمان اجتماعی تولید بدرستی درک نشده باشد، اغتشاش در تبیین نیروهای سیاسی و گروهبندهای سیاسی امری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

این درست است که عدم شناخت علمی طبقات و نتیجتاً معرفت به نقش، توان و رسالت طبقات در هر دوره از تحولات اجتماعی اُس و اساس آشفته فکری، در تبیین گروهبندهای سیاسی است. اما مساله به همین جا خاتمه نمی پذیرد. اساساً گروهبندهای سیاسی که جزء لاینفک گروهبندهای طبقاتی است تا حدودی و به نسبتی از آن مستقل است. رابطه بین این دو گروهبندهای يك رابطه ساده و درجه اول نبوده و گروهبندهای سیاسی نسبت به گروهبندهای طبقاتی از استقلال نسبی برخوردار است. از اینرو درجه اغتشاش در ارزیابی ماهیت نیروهای سیاسی و گروهبندهای سیاسی تا حدودی نیز بستگی به درجه استقلال نسبی نمایندگان سیاسی از طبقات و اقشار اجتماعی دارد. مشخصه درونی نیروهای سیاسی و شرایط اجتماعی مشخص، آن عواملی هستند که به استقلال نسبی نمایندگان سیاسی موجودیت می بخشند و درجه استقلال نسبی نمایندگان سیاسی را رقم میزنند. همین امر که نیروهای سیاسی در حوزه ذهنی طبقات بمثابة يك عینیت اجتماعی قرار دارند، خود به تنهایی استقلال نسبی بالقوه نیروهای سیاسی که در شرایط اجتماعی متفاوت به درجات متفاوت می تواند بالفعل گردد را آشکار می سازد.

در ابتدای دوران انقلابی کنونی، شرایط اجتماعی آنچنان زمینه ای را فراهم نموده بود که درجه بالائی از استقلال نسبی نیروهای سیاسی (و بویژه آن دسته از نیروهای سیاسی جوان) را سبب شده بود. سلطه نسبتاً طولانی مدت دیکتاتوری عنان گسیخته بر جامعه، گسیختگی در مبارزه سیاسی از طریق احزاب و گروههای سیاسی که مانع استقرار نیروهای سیاسی بمثابة يك نهاد اجتماعی شده بود و آن زمینه های اجتماعی که به جنبش "عموم خلقی" دامن میزد و خود را در نیروهای سیاسی باز تولید میکرد، از جمله عواملی بودند که بر استقلال نسبی نیروهای سیاسی نسبت به طبقاتی که آنها نمایندگی میکردند (و یا حتی می توان گفت نسبت به طبقاتی که گرایش به نمایندگی داشتند) می افزود. البته این شرایط اجتماعی هر چند کل نیروهای سیاسی را تحت تاثیر قرار میداد و حتی برخی از

نمایندگان سیاسی بورژوازی را نیز با پوشش "عموم خلقی" "بمیدان کارزار طبقاتی وارد میکرد، ولی تاثیر این شرایط اجتماعی بر استقلال نسبی (وحتی نا همگونی نسبی) نمایندگان سیاسی پرولتاریا و خرده بورژوازی شدیدتر بود. علاوه بر این، انطباق نیروهای سیاسی بورژوازی بر طبقه‌شان به علت رسالتی که بر عهده دارند مستقیم‌تر و منسجم‌تر بوده است. این امر نه فقط از این لحاظ است که بورژوازی بر منافع خود آگاه‌تر از سایر نیروهای اجتماعی بوده است، بلکه از این نظر نیز می‌باشد که اساسا نمایندگان سیاسی که باید حافظ منافع آتی و آتی طبقه خود باشند، به نمایندگان سیاسی بورژوازی موقعیت مناسب‌تری می‌بخشد. منافع آتی و آتی بورژوازی در یک دوره مشخص تاریخی بهم پیوسته است و اصولا منافع آتی بورژوازی که نمایندگان سیاسی‌اش باید پیادسوارش باشند در چارچوب موجود و حفظ عمین نظم موجود مستتر است. این عامل به علاوه سایر عواملی که قبلا ذکر شد آن زمینه‌ای است که نیروهای سیاسی بورژوازی را بر طبقه‌شان منطبق‌تر می‌سازد. برعکس، مثلا در مورد پرولتاریا از آنجا که رابطه بین منافع آتی و آتی‌اش از چنین صراحت و بلاواسطه‌گی برخوردار نیست و اصولا منافع آتی پرولتاریا در گرو برانداختن نظم سرمایه‌داری است، به نمایندگی سیاسی‌اش پیچیدگی بیشتری می‌بخشد و تحت مجموعه شرایط اجتماعی که به آن اشاره شد استقلال نسبی نمایندگی سیاسی پرولتاریا را افزایش میداد.

تداوم بحران انقلابی و تشدید مبارزه طبقاتی - پس از سال ۵۷ - هر چند طبقات و گروه‌بندیهای طبقاتی را دستخوش تغییر و دگرگونی کرد، لیکن تغییر و تحولات در نیروهای سیاسی و گروه‌بندیهای سیاسی بمراتب از حدت و شدت بیشتری برخوردار بوده است. طی این دوران طوفانی، بسیاری از عوامل که در آغاز خیزش جنبش توده‌ای به نمایندگان سیاسی استقلال نسبی بالائی میداد و ناعمگونی‌ها و حتی ناعمخوانیهای را در گروه‌بندیهای سیاسی سبب می‌شد، تغییر یافت و یا محو گردید و یا سست شده دیکتاتوری طولانی مدت، در امواج پرخروش توده‌ها محو و نابود شد و مبارزه حاد طبقاتی اثرات دیکتاتوری را زایل ساخت. احزاب و گروه‌ها - در ابعاد کوناگون - به فاصله کوتاهی جو جامعه را تسخیر کردند، اما تعدد نیروهای سیاسی که کوئی جبران مافات را میکردند خود بصورت عاملی درآمد که در ابتدای این دوره همراه با اثرات جنبش "عموم خلقی" ناعمگونی و ناخوانائی گروه‌بندیهای سیاسی را تا مدتی تداوم بخشید. مبارزه طبقاتی همانگونه که طبقات را در جایگاههای خود مستقر می‌ساخت، نیروهای سیاسی را بیش از پیش به تغییر و تحول می‌کشانید. دوران فروپاشی "وحدت عموم

خلقى " با انشعابات متعدد در نیروهای سیاسى و تغییرات پى در پى در گروهبنديهای سیاسى توأم بود. در حقیقت این فعل و انفعالات بازتابى بود از شکسته شدن نامگونیهها و ناخوانائیهای نیروهای سیاسى در جهت انطباق با طبقاتى که واقعا نمایندگى را بر عهده داشتند و در جهت کاغش استقلال نسبى نیروهای سیاسى و در جهت تجدید گروهبنديهای سیاسى بر اساس تفکيك طبقاتى.

سیالیت نیروهای سیاسى و گروهبنديهای سیاسى در مقایسه با پابرجائى نسبى طبقات و اقشار اجتماعى - همانگونه که تجربه چندین سال گذشته نشان داده است - لزوم بازنگرى مداوم و مکرر به گروهبنديهای سیاسى جهت اتخاذ تاکتیکها و بحالت انقلابى در جنبش توده‌ای را طلب می‌کند. اساسا گروهبنديهای طبقاتى در يك دوره کامل از تحولات اجتماعى یا بر جا و یا تقریبا یا بر جا می‌مانند. تنها با تحولات عمیق اجتماعى، طبقات و نقش و رسالت اجتماعى‌شان و صف بنديهای طبقات در انقلاب بطور جدی دگرگون می‌شوند. حال آنکه این شیوه نگرش نسبت به گروهبنديهای سیاسى صادق نیست. احزاب، سازمانها و گروههای سیاسى در يك دوره مشخص که هنوز بطور قطعى بر یایکایکاهای طبقاتى مشخصى استقرار نیافته‌اند و یا بویژه در مورد نیروهای سیاسى پرولتاریا که بنا به ضعفهای درونى در معرض نفوذ گسترده و بالفعل ایدئولوژى بورژوازی قرار دارند، بی آنکه نقش و رسالت طبقاتى که نمایندگى‌شان می‌کنند و یا می‌خواهند نمایندگى‌شان کنند تغییر یافته باشد، خود دستخوش تغییر می‌گردند. چه بسا این قبیل نیروهای سیاسى که مدافع منافع يك طبقه و یا قشرى خاص بوده‌اند و یا گرایش به چنین دفاعى داشته‌اند، طى يك پروسه تحولى از آن طبقه و یا قشر کننده شده و به مدافعین طبقه و یا قشر دیگرى تبدیل شده‌اند.

طى این دوره بویژه گروههای سیاسى خرده بورژوازی که خود را مدافع عموم خلق و حتى در بسیاری از موارد نماینده سیاسى پرولتاریا می‌خواندند، از تغییر و تحولات بسیار بالائى برخوردار بودند. آزادیهای سیاسى و دمکراسى که به یمن جنبش انقلابى توده‌ای بدست آمده بود و بر پایه مبارزه طبقاتى و جنبش عمومى تعمیق می‌یافت، سبب گردید که برای دوره‌ای، سازمانها و احزاب متعدد و گوناگونى پدیدار گردند. در حقیقت بعلت نهادى نبودن مبارزه حزبى در ایران، حتى سازمانها و احزاب مختلف بورژوازی نیز یا به عرصه نهادند (جنبش رادیکال، خلق مسلمان، جاما و ...). اما در واقع جنبش "عموم خلقى" منشاء تولید و باز تولید بیشترین نیروهای سیاسى بود که به علت شرایط انقلابى جامعه و "جذابیت مارکسیسم - لنینیسم" بخش اعظمی از آنها خود را در زمره جنبش

کمونیستی میخواندند. انبوه نیروهای سیاسی که بازتابی از يك دوره خاص از مبارزه طبقاتی پس از برافتادن دیکتاتوری لجام گسیخته بود، خود بدنبال تعمیق مبارزه طبقاتی از گسترش کمی باز ایستاد و تحول به سمت انطباق با طبقه‌ای خاص آغاز گردید. دوره استحکام نیروهای سیاسی بر مبنای مشخص طبقاتی، با محو بسیاری از آنها و با انشعاب و تجزیه در دیگر نیروها توأم بود.

پروسه وحدت و تجزیه در جنبش "کمونیستی" - پس از قیام بهمن ماه - و جهت‌گیریهای متفاوت بعدی هر يك از آنها نمونه‌ای از این پروسه تحولی بوده است. تغییر موضع مجاهدین طی يك پروسه تحولی نمونه دیگری از این تغییرات به حساب می‌آید. بطور کلی، طی يك پروسه تحولی پس از قیام، تجدید گروه‌بندی در نیروهای سیاسی بورژوازی، تجزیه مداوم نیروهای سیاسی اقشار میانی و تسویه و پالایش مداوم در "نمایندگان سیاسی پرولتاریا" در صف بندی نیروهای سیاسی تغییراتی را در پی داشته است.

اکنون می‌توان گفت که طی يك دوران پر فراز و نشیب پس از سال ۵۷، نیروهای سیاسی بیش از هر زمان دیگری به جایگاه‌های واقعی خود رانده شده‌اند و یا به سمت این جایگاهها سمت‌گیری قطعی کرده‌اند. می‌توان گفت که يك دوره مشخص از مبارزه طبقاتی تقریباً سپری شده است. مشخصه اساسی مبارزه طبقاتی در این دوره تغییر و تحولات الزامی در انطباق واقعی (هرچند نسبی) نیروهای سیاسی بر طبقات و اقشار اجتماعی و انطباق هر چه بیشتر گروه‌بندی‌های سیاسی بر گروه‌بندی‌های طبقاتی بوده است. اکنون دیگر نیروهای سیاسی بر اساس مجموعه‌ای از خط مشی، برنامه و تاکتیک‌های خود به گروه‌بندی‌های سیاسی صراحت بیشتری بخشیده‌اند. اکنون با توجه به تغییر و تحولاتی که در موضع طبقاتی نیروهای سیاسی صورت گرفته است ضروری است که گروه‌بندی‌های سیاسی را بطور مشخص مورد ارزیابی قرار دهیم. بدین منظور گروه‌بندی‌های سیاسی را نه بر اساس آنچه که نیروهای سیاسی خود در باره خویش می‌گویند و یا بر اساس اسم و رسم و تابلو هر نیرو، بلکه بر اساس مجموعه بهم پیوسته‌ای از خط مشی برنامه و تاکتیک‌های هر نیرو بنا می‌کنیم.

گروه‌بندی‌های سیاسی: بورژوازی

کار ۱۹۶ (آذر ۶۴)

بورژوازی که در کلیت خود علیه انقلاب و پرولتاریا صف‌آرایی کرده است، از درون از هم گسیخته و غیر متمرکز است. ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه و اثرات تبعی آن بر ساختار این طبقه و روابط فیما بین بخش‌های مختلف آن عاملی ویژه در عدم تمرکز بورژوازی ایران است. این عامل که در دوران رکود سیاسی خود را از طریق اعمال دیکتاتوری عنان گسیخته یک بخش از بورژوازی بارز میکند، در دوران انقلاب به طریق از هم گسیختگی سیاسی و عدم تمرکز نمود می‌یابد. به علاوه تداوم بحران انقلابی که بورژوازی را پراکنده ساخته، همراه با تفاوت در شیوه‌های متفاوت جریان‌های بورژوازی در خاتمه بخشیدن به بحران انقلابی و برقراری "نظم" و "امنیت" به عدم تمرکز گروه‌بندی سیاسی بورژوازی دامن زده است. بخشی از بورژوازی قدرت سیاسی را در دستان خود قبضه کرده است و در عین حال رقابت و تضاد جناح‌های اصلی درونی این بخش (بربستر بحران انقلابی) مانع انسجام و تمرکز این بخش از بورژوازی است. بخش‌های دیگر، بدرجات متفاوت بر علیه بورژوازی حاکم، در رقابت با یکدیگر و جملگی در مقابل انقلاب صف‌آرایی کرده‌اند. جریان‌های سیاسی عمده و قابل تمایز این بخش، یعنی بورژوازی ایوریسیون عبارتند از: سلطنت‌طلبان (شورای مشروطیت)، جمهوریخواهان و لیبرال‌هایی که خود شامل دو جریان عمده استعجاله‌گرایان و شورای مجاهدین است.

جریان سلطنت‌طلبان که توسط باندهای سلطنت طلب از قبیل امینی و بختیار نمایندگی می‌شوند، مدافع منافع بورژوازی بزرگ و انحصاری‌اند. نقطه قوت این جریان - تا آنجا که بتوان آنرا نقطه قوت نامید - اساساً نه در خود این جریان که در مختصات جمهوری اسلامی نهفته است. این جریان خود را در پشت سفاکیها، سرکوبها، بی‌نظمی‌ها و بی‌حقوقی مطلق که جمهوری اسلامی بر جامعه حاکم کرده، مخفی میکند تا استثمار منظم، سرکوب منظم و بی‌حقوقی منظم را برخ بکشاند. بحران انقلابی و جنبش توده‌ای برای این جریان همچون زهر علاهل میماند. تجربه چندین سال گذشته نشان داده که در مواقع عقب نشینی توده‌ها این جریان خود را تا حدودی مطرح میکند اما هم‌مینه خیزش‌های توده‌ای، هر چند گسسته و

نایبگیر بوقوع می‌پیوندند، این جریان کاملاً طرد می‌گردد و بکناری زده می‌شود. این مشخصه از یکسو نشانگر شناخت پایدار توده‌ها نسبت به ماهیت سرکوبگرانه و ارتجاعی این جریان است، که در سال ۵۷ برای سرنگونیش قیام کردند، و از سوی دیگر بیانگر بخشی از اعداف این جریان در تعقیب سیاست به رکود کشاندن جنبش توده‌ای به طرق مختلف است. از اینرو نقطه اتکاء این جریان در کسب قدرت سیاسی عبارتست از ارتش و حمایت دول امپریالیستی، یعنی از طریق کودتا. اما در شرایط کنونی، هیچ‌یک از این دو نقطه اتکاء نمیتوانند در جهت کودتا عملکرد داشته باشند. بحران انقلابی، سیاسی بودن توده‌ها، وجود ارگانهای نظامی گوناگون بموازات یکدیگر، عدم انسجام و قدرتمندی ارتش و ... اهرم درونی کودتا را از کارائی انداخته است. قدرتهای امپریالیستی نیز هر چند به سلطنت طلبان بعنوان یک آلترناتیو مطلوب می‌نگرند، اما تحت شرایط کنونی حمایت قطعی از این آلترناتیو را مساعد نمی‌یابند.

واقعیت این است که موقعیت سلطنت طلبان با شدت بحران انقلابی و جنبش توده‌ای رابطه‌ای معکوس دارد. شرایط اجتماعی موجود، ابعاد بحران انقلابی و چشم انداز اوج گیری جنبش توده‌ای نه فقط هیچ چشم اندازی را برای کسب قدرت سیاسی سلطنت طلبان ترسیم نمیکند، بلکه همانگونه که تجربه قیام و مبارزه طبقاتی پس از آن نشان داد، به هنگام اوج گیری مجدد جنبش توده‌ای انشقاق در ائتلاف موجود باندهای سلطنت طلب امری کاملاً محتمل خواهد بود. این انشقاق نه فقط انعکاس جنبش توده‌ای که همچنین به علت همپیوندی باندهای مختلف به انحصارات و قدرتهای امپریالیستی و نتیجتاً بازتاب رقابت درونی قدرتهای امپریالیستی است که بویژه در شرایط بحرانی حادثر میشود. پس مجموعه شرایط درونی، از یکسو امکان تحقق کودتای سلطنت طلبان را بسیار ضعیف کرده است و از سوی دیگر حمایت قدرتهای امپریالیستی از این جریان بورژوازی را اجباراً محدود و مشروط ساخته است. در شرایط کنونی، حمایت محدود و مشروط قدرتهای امپریالیستی از باندهای سلطنت طلب قبل از آنکه کسب قدرت سیاسی توسط سلطنت طلبان را در نظر داشته باشد، اولاً، بمثابة اهرمی در جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی برای حذف "حشو و زوائد" هرج و مرج طلب آن و عقلائی کردن حرکت‌های آن بشمار میرود و ثانیاً بمنظور حفظ نخیره مطلوب قدرتهای امپریالیستی است، در یک شرایط استثنائی و یا تغییر شرایط موجود بنحوی که شرایط داخلی اقدام به کودتا را توجیه کند و بطوریکه عواقب و خطرات از هم کسب‌کنندگی بیشتری که منافع امپریالیستها را بمخاطره افکند، در پی نداشته باشد. بهر حال، شرایط

بحران کنونی، خنیره مطلوب قدرتهای امپریالیستی را به پستو برده است. ستاره سلطنت طلبان نمیدرخشد.

شناخت پایدار توده‌ها از ماهیت سرکوبگرانه و ارتجاعی-سلطنت طلبان، منتقدین قانونی سابق سلطنت و اصلاح طلبان رژیم شاهنشاهی را جمهوریخواه کرده است. اگر انقلاب و بحران انقلابی مستبدین سلطنت خواه دیروز را امروز مشروطه طلب کرده است، مشروطه طلبان دیروز را نیز امروز جمهوریخواه نموده است. سلطنت طلبان، جمهوریخواه یا جمهوریخواهان سلطنت طلب که مدافع منافع بورژوازی بزرگ و تا حدودی متوسط هستند عمدتاً توسط بخشهایی از جبهه ملی خارج از کشور نمایندگی میشوند. میتوان گفت که جریان جمهوریخواهان ضعیف ترین جریان درون گروهبندی بورژوازی است. این جریان فاقد اعرمهای لازم و مشخص برای کسب قدرت سیاسی است و اساساً بمثابة بدیلی برای رژیم جمهوری اسلامی مطرح نیست.

اگر جریان سلطنت طلب یادآور يك دوره رونق اقتصادی بویژه در اندکان بخشهایی از بورژوازی و لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی است، جریان جمهوریخواهان بورژوا فقط یادآور ایوزیسیونی نق زن به سلطنت و نق زن به جمهوری اسلامی است. جمهوریخواهان نه از آنچنان سابقه‌ای برخوردارند که چشم امید به اعرم ارتش و دستگاه بوروکراتیک دولت داشته باشند و نه بدلیل موقعیتشان و ورزشان در گروهبندی سیاسی بورژوازی حداقل حمایت قابل توجه قدرتهای امپریالیستی را بخود معطوف دارند. جمهوریخواهان قادر به اعمال آنچنان قدرتی در گروهبندی بورژوازی نیستند که بتوانند بمثابة قطب و یا محور این گروهبندی بحساب آیند. این جریان، اگر که تحلیل نرود، فقط در ائتلاف با يك جریان سیاسی دیگر بورژوازی و بمثابة شريك درجه دوم آن جریان میتواند ایفای نقش کند. به عبارت دیگر ایفای نقش جمهوریخواهان در گروه نقی نقش کنونی آنهاست. ستاره جمهوریخواهان سوت و کور است.

پیر غوغاترین جریانهای درون گروهبندی بورژوازی را دو جریان لیبرالی تشکیل میدهند. "لیبرالها"ی که به همان اندازه لیبرال هستند که "شورای مشروطیت" مشروطه خواه و "جمهوریخواهان" جمهوریخواه. هم اکنون دو جریان مشخص لیبرالیستی از یکدیگر قابل تمایزند: لیبرالیسمی که خواهان استحاله همین رژیم است و لیبرالیسمی که خواهان سرنگونی "رژیم خمینی" است. این دو جریان لیبرالی که اولی توسط نهضت آزادی و عناصری چون بنی صدر و مدنی و دومی اساساً توسط شورای مجاهدین نمایندگی میشوند از نظر برنامه اقتصادی - سیاسی

و آن رژیم سیاسی که باید جانشین رژیم کنونی شود، اتفاق نظر دارند و اختلافات فرعی و درجه دوم در این مورد از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیست. اما تمایز اصلی این دو جریان در شیوه پیاده کردن برنامه اقتصادی - سیاسی مشترک و چگونگی استقرار رژیم جمهوری دمکراتیک اسلامی بروز می‌یابد. در حقیقت اختلاف این دو جریان لیبرالیستی که در دوره‌های کوتاه مدت نیز می‌تواند بالا بگیرد و با شدت یابی جنبش توده‌ای بالا عم خواهد گرفت - مربوط به چگونگی کسب قدرت سیاسی است بدون اینکه در مضمون و ماهیت آن قدرت سیاسی اختلاف اساسی مابینشان وجود داشته باشد.

ستون فقرات جریان استحاله‌گرایان را نهضت آزادی تشکیل می‌دهد. عناصری چون بنی صدر و مدنی که خود زمانی داعیه رهبری کل بورژوازی را داشتند، پس از یک پروسه زیگزاکی در تاکتیک تابع تاکتیکهای بازرگان گردیده‌اند. جریان استحاله‌گرایان که عمدتاً بورژوازی متوسط را نمایندگی میکند و خواهان برقراری جمهوری دمکراتیک اسلامی است تداوم " دولت موقت انقلاب " در شرایط جدید می‌باشد. استحاله‌گرائی که سابقه‌ای طولانی دارد بیانگر ضعف و جبن ذاتی بورژوازی ایران در برقراری دمکراسی بورژوائی است. این جریان که در دوران رژیم شاهنشاهی استحاله سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه را آماج فعالیت‌های خود قرار داده بود، امروز کمر به اصلاح ولایت فقیه بسته و " دمکراتیزه کردن " جمهوری اسلامی را از سکوی اپوزیسیون قانونی وجه همت خود ساخته است. خط استحاله و استحاله‌گرایی که از قیام بعد، طی یک دوره توسط بازرگان و در دوره بعد توسط بنی‌صدر رهبری میشد، زیر فشار مبارزه طبقاتی به شکست کشیده شد. پس از ۳۰ خرداد ۶۰ و شکل‌گیری اپوزیسیون بورژوائی شورای ملی مقاومت و نیز ایجاد این تصور که سرنگونی رژیم سریع و ضربتی است، جریان استحاله در پیله خود فرو رفت. اما پس از مدتی با تغییر شرایط و از جمله بر سر پا ماندن هر چند بی‌ثبات رژیم، بار دیگر زمینه نشو و نمای این خط فراهم شد. اکنون، در شرایطی که هر تغییر و تحولی حاد در بالا امکان خیزش‌های از پائین را مساعدتر می‌سازد، استحاله رژیم از طریق حذف زوائد غیر عقلانی‌اش از نقطه نظر گردش سرمایه و تقویت آن توسط اپوزیسیون استحاله‌گرایان مطلوبترین حالتی است که قدرتهای امپریالیستی و بورژوازی داخلی به آن چشم امید دوخته‌اند. در عین حال، درست عمین نقطه قوت جریان لیبرالی استحاله‌گرا، یعنی تغییراتی پایدار در رژیم کنونی بدور از تکنهای شدید اجتماعی، خود نقطه ضعف این جریان محسوب می‌گردد. در زمانیکه بحران انقلابی بر جامعه حاکم است و هر آن امکان خیزش‌های وسیع

توده‌ای محتمل است، سیاست کام به کام این جریان جهت استحاله میتواند در سیلابی "ناخواسته"، خود جریان استحاله را همراه با موضوع استحاله (رژیم) کاملاً منتفی گرداند. در حقیقت پیروزی این جریان منوط به تثبیت نسبی (و نه کامل) رژیم و غیر سیاسی شدن جو جامعه می‌باشد. یعنی آن عواملی که با توجه به شرایط جامعه، مبارزه طبقاتی و تناسب قوای طبقاتی در افق نزدیک مشاهده نمیشود. جنبش توده‌ای از عم اکنون حساب استحاله گرایان را با رژیم جمهوری اسلامی یکی کرده است. با افول جمهوری اسلامی، ستاره استحاله گرایان نیز افول خواهد کرد.

نو یا ترین و بی‌ریشه ترین جریان درون بورژوازی را مجاهدین (و یا شورای مجاهدین) تشکیل میدهند. اگر شجره سه جریان دیگر بورژوازی، هر يك به نوعی با تاریخ رشد و تکامل بورژوازی گره خورده است، سابقه مشخص شورای مجاهدین بمثابه يك جریان بورژوازی به میثاق بنی‌صدر و رجوی باز میگردد. اگر هر يك از سه جریان دیگر جایگاه مشخصی را در گروهبندی سیاسی بورژوازی تحکیم کرده‌اند، مجاهدین هنوز جای پای خود را محکم شده نمی‌یابند. تغییر و تحولات شدید این جریان نیز به منظور مستحکم نمودن جایگاهی مشخص درون گروهبندی بورژوازی و برسمیت شناخته شدن آن صورت میگیرد و همچنین فعل و انفعالات درون شورای ملی مقاومت و از جمله ائتلافهای اولیه و گیستهای بعدی در جهت تعیین بخشیدن به عمین روند بوده است.

تولد شورای ملی مقاومت حاصل واگرد دو جریان از خط مشی‌ای بود که طی دو سال و اندی پس از قیام بهمین به بن‌بست رسیده بود. یکی جریان بنی‌صدر بمثابه پرچمدار اعمال سلطه لیبرالیسم از درون حاکمیت بود، و دیگری تهی شدن زمینه‌های مادی "پوپولیسم" مجاهدین خلق و تسریع حرکت سیاسی - ایدئولوژیک آنان به سمت لیبرالیسم، بمنظور ایستادن بر زمینه‌ای مادی. شورای ملی مقاومت نتیجه منطقی و مقطعی واگرد این دو جریان در شرایطی بود که سرنگونی ضربتی رژیم نزد هر دو امری قطعی شمرده می‌شد. جمع نخائر هر دو جریان پشتوانه شورای ملی مقاومت محسوب میشود: جریان بنی‌صدر، پرچم لیبرالیسم شورا را برافراشته میداشت، بر "نفوذ توده‌ای" خود و بر حمایت ارتش و یا بخشهایی از ارتش متکی بود، و بر امکان جلب حمایت قدرتهای امپریالیستی و بویژه سوسیال دموکراسی حساب می‌کرد. جریان مجاهد، بر نیروی سازمانیافته و سراسری خود و بویژه بر میلیشیا متکی بود و سابقه تاریخی‌اش بالقوه میتوانست در خدمت جلب اعتماد توده‌های وسیعی بحساب آید. اما در عمل "نفوذ توده‌ای" بنی‌صدر کار ساز نشد. توده‌ها

تا زمانی به بنی‌صدر توهم داشتند که بمثابة يك پای حکومت بود، خارج از حکومت نمیتوانست توهمی در کار باشد. به علاوه " میثاق " نه توانایی جلب اعتماد توده‌ها را داشت و نه انگیزه‌ای برمی‌انگیخت که آنان را به مقابله نهائی با حکومت بکشاند. ارتش نیز از جایش تکان نخورد و نیروی سازمانیافته مجاهدین زیر ضربات پی در پی حکومتی که توانش درست ارزیابی نشده بود، از هم گسست. میلیشیای منزوی از مردم، توانائیش در محدوده‌های ضرباتی بر رژیم (و نه سرنگونی آن) مسدود گشت. شکست در سرنگونی ضربتی، علت وجودی شورای ملی مقاومت را منتفی کرده بود.

مجاهدین پرچم لیبرالیسم بنی‌صدر را خود بر دوش گرفتند و در فعالیتهای دیپلماتیک برای جلب قدرتهای امپریالیستی حتی بیش از بنی‌صدر از خود انعطاف نشان دادند. بنی‌صدر دیگر برای شورا امتیاز ویژه‌ای نبود و شورا هم برای بنی‌صدر. با شکست سیاست سرنگونی ضربتی، بند و بست مابین اعضا تشکیل دهنده شورا در هم فرو ریخت و شورای ملی مقاومت در هم شکست. پیروسه در هم شکستن شورا با سیاستهای سلطه گزانه مجاهدین بر کلیه شئون شورا و با تحمیل کیش فردپرستی که با انقلاب ایدئولوژیک نوین به اوج رسید تسریع و تشدید شد. بدنبال خروج بنی‌صدر و سپس حزب دمکرات بتدریج سایر نیروها و " شخصیت‌های منفرد " همچون جبهه متحد چپ، اتحادیه کمونیستها، حزب کار، بخشی از جبهه دمکراتیک ملی و ... از شورا خارج شدند. و بدین ترتیب شورای ملی مقاومت بطور قطعی به شورای مجاهدین بمثابة زائده‌ای از سازمان مجاهدین بدل شد.

مجاهدین هر چند در برنامه، ملاقاتهای دیپلماتیک، مصاحبه‌ها و ... بر امنیت سرمایه و التزام به سرمایه جهانی تاکید داشته‌اند، لیکن بدلیل سابقه تاریخی (که اکنون به تاریخ پیوسته است) هنوز از اعتماد و اطمینان کامل بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی برخوردار نیستند. این امر یکی از مهمترین نقاط ضعف مجاهدین در گروهبندی سیاسی بورژوازی بحساب می‌آید، و به عمین لحاظ نیز مجاهدین برای جبران مافات و این نقطه ضعف مجبور به اتخاذ شعارها، تاکتیکیها و تماسهایی در سطح بین المللی هستند که حتی جریانی همانند جمهوریخواهان خود را ملزم به آن نمی‌یابند. در عین حال همین نقطه ضعف مجاهدین تنها امتیازی است که فعلا به این جریان در گروهبندی بورژوازی اعتبار می‌بخشد. سابقه تاریخی مجاهدین و توهمات احتمالی ناشی از آن به علاوه تداوم تاکتیک مسلحانه (هر چند نه از طریق زدن سر که از طریق زدن سر انگشتان رژیم) اعتبار نامه مجاهدین در همراهی با انقلاب توده‌ها و از این طریق تلاش در اعمال سلطه

بورژوازی بر انقلاب و به شکست کشاندن آن است • از اینرو حسابی که بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی برای این جریان باز کرده اند تنها در زمان موقعیت انقلابی و خیزشهای گسترده توده‌ای اعتبار می‌یابد •

مجاهدین برای استقرار در جایگاهی مشخص ملزمند که بر نقطه ضعف خود فائق آیند • همچنانکه تاکنون با جدیتی در خور ستایش در این مسیر "ابتلا" های سنگینی را از سر گذرانده‌اند • اما فائق آمدن بر این نقطه ضعف بمعنای از دست رفتن تنها نقطه قوت مجاهدین در گروه‌بندی سیاسی بورژوازی است • "نخیره انقلابی" بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی برای موقعیت انقلابی و جنبشهای وسیع توده‌ای با تداوم دوران انقلابی، با آشنا شدن بیشتر توده‌ها به ماهیت مجاهدین، با مستحکم‌تر شدن مجاهدین در مواضع جدید و با فسیل شدن کامل سابقه‌ای که دیگر مربوط به گذشته است، بی اعتبار میشود •

بهر حال اکنون برای بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی :

اگر سلطنت طلبان نخیره مطلوب برای يك شرایط استثنائی که خیزش توده‌ها میسر نباشد و رژیم جمهوری اسلامی عم نتواند امنیت سرمایه را تامین کند، بحساب می‌آیند ؟

اگر استحالہ گزایان نخیره مطلوب جاری و بالفعل برای شرایط کنونی اند ؟

اگر جمهوریخواهان ضعیف ترین جریان درون گروه‌بندی سیاسی بورژوازی محسوب میشوند که هنوز از مطلوبیتی مشخص برخوردار نیستند ؟

شورای مجاهدین یا مجاهدین نخیره مطلوب در شرایط خیزشهای وسیع توده‌ای بشمار می‌آیند •

گروه‌بندی‌های سیاسی: متحدین بورژوازی

کار ۱۹۹ (اسفند ۶۴)

گروه‌بندی سیاسی متحدین بورژوازی عمدتاً در برگیرنده آن نیروهای سیاسی نظیر حزب توده، اکثریت و شورای متحد چپ است که هر چند پایگاه طبقاتی شان را بورژوازی - بمعنای اخص کلمه - تشکیل نمیدهد، لیکن بمشابه کارگزاران سرمایه، اساساً در جبهه سرمایه قرار دارند. لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی که کارگزاران سرمایه را نیز در بر میگیرد، بطور اعم چشم به بالا داشته و متحدین بالقوه بورژوازی محسوب میشوند. تمامی این لایه‌ها (و بطور کلی خرده بورژوازی) اگرچه بعنوان بخش تکمیلی سرمایه عملکرد اجتماعی دارند، اما جملگی بمشابه کارگزاران سرمایه بشمار نمی‌آیند.

خرده بورژوازی بطور کلی و لایه‌های فوقانی آن بویژه میل به انباشت گسترده و استثمار کار مزدوری و نتیجتاً ارتقاء به مدار کنترل و اداره سرمایه دارند. این میل به انباشت گسترده و کنترل و اداره سرمایه، در اشتیاق این لایه‌ها به بورژوا شدن، بویژه در نحوه زندگی و نگرش نسبت به مسائل اجتماعی (و انقلاب) بازتاب می‌یابد و نتیجتاً راستای عمومی عملکرد و موضع‌گیری سیاسی شان را تبیین میکند. با این وجود میل به انباشت گسترده و کنترل و اداره سرمایه بمعنای فعلیت یافتن و تحقق آن نیست. و این لایه‌ها در حیطه تولید و باز تولید سرمایه، عملکرد اجتماعی بورژوازی را دارا نیستند. حال آنکه کارگزاران سرمایه که لایه‌ای فوقانی از خرده بورژوازی جدیداند، مشخصاً بر کارکرد سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی نظارت دارند و انباشت سرمایه اجتماعی را کنترل میکنند. این گروه "برحسب جای خود در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی" (سرمایه‌داری) و "برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار" در جایگاه بورژوازی قرار دارد و نقش بورژوازی را به پیش می‌برد، و "برحسب مناسبات خود با وسایل تولید" از بورژوازی متمایز و منفک میشود. تکوین مشخص این قشر اجتماعی را باید در پیروسه تراکم و تمرکز سرمایه، نه فقط در سطح ملی که در سطح بین‌المللی نیز جستجو کرد.

جریان از لحاظ تاریخی بلا انقطاع تراکم و تمرکز سرمایه - که بنا به خصلت درونی سرمایه متحقق میشود - به تکامل سرمایه‌داری از رقابت آزاد به انحصار منجر

میگردد. انحصاری شدن سرمایه در عملکرد حاملین آن یعنی بورژوازی نیز تاثیر میگذارد. جریان انحصاری شدن سرمایه که اساسا نتیجه انباشت گسترده سرمایه در جوامع تکامل یافته سرمایه داری است، فقط به عمان جوامع محدود و منحصر نشده و با جهانی شدن سرمایه انحصاری (که در حقیقت از عمان آغاز جهانی است) جوامع توسعه نیافته سرمایه داری را نیز در چنبره سرمایه انحصاری میگیرد و تحت تابعیت سرمایه جهانی در می آورد.

از اینرو، چه در جوامع توسعه یافته سرمایه داری که بمرحله امپریالیسم رسیده اند و چه در جوامع توسعه نیافته سرمایه داری که در سرمایه جهانی ادغام شده و تحت تابعیت آن در آمده اند، جریان انحصاری شدن در عملکرد حاملین سرمایه تاثیرات مشخص خود را بجا میگذارد. بورژوازی ضمن حفظ مناسبات خود با وسایل تولید، دستیارانی را برای کنترل و اداره سرمایه بخدمت میگیرد. این دستیاران که در ابتدا مجری تصمیمات بورژوازی هستند، همراه با درجه انحصاری شدن سرمایه، در چارچوب معینی که الزامات گردش سرمایه و بورژوازی مشخص میکند، به وکالت از سوی بورژوازی کنترل و اداره سرمایه را خود بعهده میگیرند و به کارگزاران سرمایه (مدیران) تحول می یابند. و بدین طریق نقش زائد و انگلی بورژوازی نیز در سازمان اجتماعی کار بیشتر آشکار میشود. بعلاوه، در جوامع توسعه نیافته سرمایه داری، بعلت نازل بودن نسبی تکامل مناسبات سرمایه داری و ضعف بورژوازی، نقش تکمیلی بخش دولتی - سرمایه داری دولتی - از اهمیت ویژه ای برخوردار میشود. در اینجا، سرمایه داری دولتی، نه نتیجه انباشت گسترده و حاصل انحصاری شدن سرمایه داخلی، که خود ابزاری در جهت انباشت گسترده است. و بهر رو، عملکرد دولت سرمایه داری در این حیطة، به تکوین و گسترش مدیران دولتی منجر میگردد که منافع کل جامعه بورژوائی را در چگونگی کنترل و اداره سرمایه ملحوظ میدارند.

بدین ترتیب کارگزاران سرمایه بمثابة يك قشر اجتماعی که در پویش انحصاری شدن سرمایه خود را تثبیت میکنند، بر عکس خرده بورژوازی، نیروی بینابینی بین کار و سرمایه بحساب نیامده و از نوسانات این اقشار بدوراند. این درست است که لایه های فوقانی خرده بورژوازی (بطور کلی) با تمامی نوساناتی که از خود بروز میدهند، بدلیل نزدیکی به قطب سرمایه و میل به انباشت گسترده، متحدین بالقوه بورژوازی محسوب میگردند و راستای نوسانات این لایه ها اساسا بسوی بورژوازی است؛ اما کارگزاران سرمایه (بطور مشخص) بعلت نقشی که در کنترل و اداره سرمایه از هم اکنون دارا هستند، سمت گیری سیاسی - اقتصادی شان

نه بالقوه، بلکه مشخصاً و بالفعل بسوی بورژوازی است.

بینش لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی (و بویژه کارگزاران سرمایه) نسبت به تحولات اجتماعی نیز از جایگاهشان در سیستم سرمایه‌داری و نقش آنها در سازمان اجتماعی کار نشأت میگیرد. این بینش مبتنی است بر تحولات آرام و تدریجی جهت بسط سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولده. بر عمیق‌ترین اساس، خط مشی، برنامه، شعارها و سیاست عملی نیروهای سیاسی که این لایه‌ها و بویژه کارگزاران سرمایه را نمایندگی میکنند، بر مبنای حفظ نظم سرمایه‌داری توأم با رفرمهای بمنظور زدودن زوائد، ناهنجاریها و موانع موجود بر سر راه توسعه سرمایه‌داری استوار است. بعلاوه، خط مشی و رفرمهای پیشنهادی این نیروهای سیاسی که بر اساس بسط مناسبات سرمایه‌داری بنا شده است با توجه باینکه بسط این مناسبات با کدامین شیوه و با سلطه کدام شکل از سرمایه بر اقتصاد جامعه و یا با هر مونی کدامین قشر از بورژوازی بر قدرت سیاسی به پیش رود، شعارها و سیاستهای عملی این نیروها را در چارچوب جبهه سرمایه از هم مجزا میسازد. بنا بر آنچه که ذکر شد، میتوان نیروهای سیاسی موجود که لایه‌های فوقانی خرده بورژوازی را بطور کلی و کارگزاران سرمایه را بطور اخص نمایندگی میکنند، در دو جریان متمایز (بلحاظ شکل) از یکدیگر تمیز داد. هر دو جریان، خواهان بقا و بسط سرمایه‌داری منتهی بشیوه‌ای هستند که به سلطه آن شکل از سرمایه منجر گردد که کارگزارانش را بر عهده دارند. از این لحاظ، هر دو جریان، خواهان آن شکل از قدرت سیاسی بورژوائی هستند که بتواند راه را جهت بسط سرمایه‌داری به شکل مطلوب مورد نظر خود عمواز و تسهیل نماید. یک جریان، که حزب توده و اکثریت شاخص‌ترین نمونه‌های نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن هستند، خواهان بسط سرمایه‌داری از طریق سرمایه‌داری دولتی‌اند و بر آن نام " راه رشد غیر سرمایه‌داری " میگذارند و جریان دیگر، که شامل " مارکسیست - لیبرالها " و از جمله " شورای متحد چپ " است، خواهان بسط کلاسیک سرمایه‌داری از طریق دمکراسی بورژوائی می‌باشد. این جریان دوم که در حال و هوای مراحل اولیه توسعه سرمایه‌داری بشکل کلاسیک خود است، در اساسی‌ترین مسائل " انقلاب " و " توسعه " بمثابه متحد بورژوازی لیبرال عمل میکند. خط مشی این جریان هر چند در بین تکنوکراتها از مقبولیت بالائی برخوردار است، اما این جریان اکنون بمثابه یک جریان سیاسی متشکل (حزب، سازمان و ...) از وزن و اعتبار مهمی در گرو عبندهای سیاسی برخوردار نیست. حال آنکه جریان اول هم بلحاظ تاریخی و متشکل بودن و هم بلحاظ باز تولید پایگاه اجتماعی‌اش از یکسو و از سوی دیگر

بلحاظ حمایت، پشتیبانی و تاییدی که از سوی احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی از آن میشود، دارای جایگاه ویژه‌ای در گروه‌بندی‌های سیاسی است. بهمین لحاظ بر روی این جریان اندکی مکت می‌کنیم.

جریان اپورتونیست - رفرمیست حزب توده - اکثریت برقراری حاکمیت سرمایه‌مطلوبشان را، یعنی سرمایه‌داری دولتی که متناظر با منافع لایه‌های فوقانی از خرده بورژوازی بطور کلی و کارکنان سرمایه در "بخش دولتی اقتصاد" بطور اخص می‌باشد، با طرح شعارهای تشکیل "جبهه متحد خلق" و برقراری "حکومت دمکراتیک و ملی با سمت‌گیری سوسیالیستی" به پیش می‌برد.

این جریان که اساساً از لحاظ تاریخی وجه مرجعیت تئوریک، حزب توده همواره برچمدارش بوده است، اکنون در شرایط جدید تلاش می‌ورزد با طرح شعارها و برنامه‌های بظاهر جدید و متفاوت عمان مضمون سابق و جا افتاده‌اش را دوباره مطرح سازد. این جریان که در بحبوحه قیام و پس از آن نیل به حاکمیت سرمایه‌مطلوبش را از طریق "دمکراسی انقلابی" جمهوری اسلامی جستجو مینمود، اینک پس از تاراندن شدن از حواشی دستگاه حکومتی و به زیر تیغ جمهوری اسلامی قرار گرفتن، بدنبال موتلفین جدیدی میگردد تا به همان اهدافی دست یابد که زمانی تحققش را از "دمکراسی انقلابی" ولایت فقیه توقع داشت.

امروز، حزب توده و اکثریت میکوشند با مسکوت گذاردن نقشی که در دوران جمهوری اسلامی و بویژه در سالهای سرکوب ۶۰ و ۶۱ بازی کرده‌اند، با قرون وسطایی و واپس‌گرا خواندن همان "دمکراسی انقلابی" مورد حمایتشان، با انقلابی و مترقی خواندن نیروهائی که زمانی اعدام سرانشان را از جمهوری اسلامی برای تثبیت و تقویت "انقلاب" خواستار بودند و با ۰۰۰ بر کارنامه ننگینشان سایه افکنند، موتلفین جدیدی بیابند و جایگاه "جبهه متحد خلق" شان را در گروه‌بندی‌های سیاسی ریاکارانه در صف انقلاب به آزمایشی مجدد بگذارند.

در اساس، اما، "جبهه متحد خلق" و "حکومت دمکراتیک و ملی با سمت‌گیری سوسیالیستی" کنونی این جریان هیچ تفاوتی با برنامه، شعارها و اعدافی که در زمان ائتلاف غیر رسمی‌اش با جمهوری اسلامی به پیش می‌برد، ندارد. ترکیب طبقاتی این جبهه و ماعت آن حکومتی که بمثابة آلترناتیو جمهوری اسلامی مطرح می‌سازد، عیناً همانند قبل است و از این لحاظ جایگاه این جریان در گروه‌بندی‌های سیاسی، صرفنظر از شکل تغییر یافته‌اش، بلا تغییر باقی مانده است. در حقیقت این جریان بمثابة متحد بورژوازی همانند جریانهای جا افتاده بورژوازی از جایگاه نسبتاً با ثباتی در گروه‌بندی‌های سیاسی برخوردار بوده است و نوسانات مقطعی

و زیگزاگهای آن در طرح شعارها، ائتلاف با سایر نیروها، ارزیابی از مامیت قدرت سیاسی و نیروهای سیاسی و غیره بدون آنکه نشانه‌ای از تغییر در پایگاه طبقاتیش و تغییر در جایگاه سیاسی اش بمثابه متحد بورژوازی باشد، فقط انعکاسی از تغییر موقعیت در مبارزه طبقاتی و صف بندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب در شرایط جدید است. این جریان برای حاکم نمودن آن شکل از سرمایه مطلوبی که نمایندگیش را بر عهده دارد، همانند هر جریان سیاسی، بالمال نمیتواند متاثر از شرایط متحول مبارزه طبقاتی نباشد. و از آنجا که نقش کارگزاری سرمایه را در پوشش دفاع از انقلاب و دفاع از منافع پرولتاریا می‌پیچاند، شعارها، برنامه سیاسی و مولفین این جریان شدیداً دستخوش تغییر می‌گردند. با این وجود، جملگی این تغییرات بظاهر تند تماماً محمل‌هایی برای یک مضمون مشترک و ماعتاً یکسان هستند، یعنی بسط سرمایه‌داری با جهت‌گیری سلطه "اقتصاد دولتی" و حاکمیت قدرت سیاسی مرکب از بخشهایی از بورژوازی و متحدین اش. در یک کلام، اتحاد با کدام بخش از بورژوازی و بر علیه کدام بخش دیگر که متضمن منافع کارگزاران سرمایه باشد، آن سنگ بنایی است که تغییرات سیاسی این جریان بر آن بنا می‌گردد، بدون اینکه در جایگاهش در گرو عیندیه‌های سیاسی تفاوتی ماهوی حاصل گردد.

سیاستهای عملی این جریان بمثابه اعمال بورژوازی درون جنبش کارگری که عموماً تلاش می‌ورزد در پوشش دفاع از انقلاب و دفاع از منافع پرولتاریا، انقلاب کارگران و زحمتکشان را در خدمت تحولات رفرمیستی در نظم موجود سرمایه‌داری بکار گیرد، در اسناد و مدارک حزب توده بطرز موجز و فشرده تئوریزه شده است. این اسناد تئوریک بعلاوه عملکرد این جریان نشانگر تداوم خط زردی است که تمامی برهه‌های زمانی فعالیت این جریان را در یک راستا، یعنی دفاع از حاکمیت شکلی از سرمایه و قدرت سیاسی متناسب با آن بهم پیوند میدهد. این جریان با تمامی زیگزاگها، هیچگاه در مضمون و ماهیت فعالیت‌هایش تغییری حاصل نشده است. کافی است که خط مشی این جریان در سه مقطع تاریخی در دهه اخیر با هم مقایسه شود، تا ماعت یکشان و بلاتغییراش نه فقط از طریق عملکرد سیاسی اش بلکه از طریق معتبرترین اسناد تئوریک اش نیز آشکار شود. برنامه سال ۵۴ مرجع این جریان یعنی حزب توده، قطعنامه‌های یلنوم سال ۶۰ و طرح برنامه این حزب که در دی ماه سال ۶۴ انتشار یافته است، حاوی مضمونی مشترک است که در سه دوره متفاوت از موقعیت مبارزه طبقاتی و تناسب نیروهای سیاسی تدوین شده است. در هر سه این اسناد، حزب توده بمنظور منطبق نمودن نظریه روبریونیستی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بر جامعه ایران و دفاع از منافع لایه‌های فوقانی خرده

بورژوازی و بویژه کارگزاران سرمایه در پوشش " انقلاب " و مقابله با نظم سرمایه‌داری، ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه را مغشوش میکند، ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی را مسکوت میگذارد و مفهوم سرمایه بمثابه یک رابطه اجتماعی و مناسبات سرمایه‌داری را از محتوی میاندازد.

حزب توده با مغشوش نمودن ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه و اعلام ضمنی اینکه جامعه ایران مراحل گذاری رشد به سرمایه‌داری را طی میکند و لذا مناسبات سرمایه‌داری بطور کامل بر ایران حاکم نیست، زمینه انطباق خلاق (۱) نظریه رویزیونیستی راه رشد غیر سرمایه‌داری (که حتی این نظریه رویزیونیستی، بنابر منابع اصلی اش شامل جوامعی که سرمایه‌داری بر آنها مسلط گشته است، نمی‌باشد) را بر جامعه فراهم میسازد. بعنوان مثال، حزب توده در برنامه سال ۵۴ خود که در اسناد دیگرش هم تکرار شده است، مینویسد: " تحولات و تغییرات درونی و برونی بسیاری، گذار جامعه ایران را از نیمه فنودال به سرمایه‌داری تسریع کرده است " . بطوریکه مشاهده میشود، در این برنامه فقط از تسریع گذار جامعه ایران به سرمایه‌داری سخن گفته میشود و نه از سلطه مناسبات سرمایه‌داری بر جامعه. عین همین مضمون در طرح برنامه سال ۶۴ به شکل جدیدی مطرح میشود: " تاریخ معاصر کشور ما به روشنی بی‌سرانجامی و ناتوانی راه رشد سرمایه‌داری را برای چیره شدن بر واپس ماندگی تاریخی و حل معضلات عظیم اجتماعی تایید کرده است. چنین دورنمایی برای زحمتکشان ایران قابل پذیرش نیست " . حزب توده با این پیش فرض (ساختار گذاری) اولین سنگ بنای ساختمان نظریه‌اش را برای " انقلاب " ایران و تحولاتی که باید از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری صورت بگیرد، پی میافکند. قدم بعدی و تکمیلی حزب توده، از محتوا انداختن مفهوم سرمایه و مناسبات سرمایه‌داری است. در این مورد، " سرمایه " بمثابه یک رابطه اجتماعی که وسایل تولید را به وسایل استثمار کار تولید کنندگان بلاواسطه تبدیل میکند، از مفهوم علمی آن ساقط میشود و " استثمار " و " سرمایه " منوط به شکلی مشخص از سرمایه میگردد. منوط کردن عملکرد سرمایه فقط به شکلی از آن، بدان روی انجام میگیرد که " بخش دولتی اقتصاد " خارج از حیطه مناسبات سرمایه‌داری ارزیابی گردد و انباشتی که دولت سرمایه‌داری از طریق استثمار صورت میدهد، انباشت سرمایه بحساب نیاید. به عبارت دیگر در " بخش دولتی اقتصاد " نه سرمایه‌ای وجود دارد و نه استثمار. بر این مبنا است که حزب توده به دفاع از منافع کارگزاران سرمایه در پوشش مقابله با نظم سرمایه‌داری و سمتگیری سوسیالیستی میپردازد. در اسناد پلنوم هفدهم حزب توده که در سال ۶۰ برگزار شد، این تحریف در مفهوم سرمایه

بدین صورت تدوین شده است: "راه رشد غیر سرمایه‌داری، متضمن محدود کردن عرصه‌های فعالیت سرمایه‌داری بخش خصوصی، محدود کردن میزان مالکیت و محدود کردن میزان سود برداری از یکسو و گسترش همه جانبه و فراگیر بخشهای دولتی و تعاونی اقتصاد ... از سوی دیگر است". بزعم حزب توده در بخشهای دولتی و تعاونی اقتصاد نه مناسبات سرمایه‌داری مطرح است و نه استثمار و سود برداری. از همین رو است، که در عمین پلنوم ضمن تجلیل از جمهوری اسلامی مطرح میشود که "این کنترل دولتی (جمهوری اسلامی) باید شامل حدود تراکم و تکاثر سرمایه و میزان سود برداری از این سرمایه‌گذاری باشد. هر گونه راه حل دیگر که انباشت سرمایه و میزان سود برداری را مسدود نکرده‌اند راه را برای بازگشت نظام غارتگر سرمایه‌داری هموار خواهد کرد". بطوریکه از این تحریف خلاقانه (۱) حزب توده برمیآید نظام غارتگر سرمایه‌داری فقط در حیثه "مالکیت خصوصی" است که عملکرد می‌یابد و در بخش دولتی، نه انباشت سرمایه صورت می‌گیرد و نه این بخش متعلق به نظام سرمایه‌داری است. در طرح برنامه سال ۶۴ نیز عمین مضمون با تاکیده‌های مکرر بر نقش اقتصاد دولتی تکرار شده است. از جمله در این برنامه می‌خوانیم که "ایجاد حکومت نوین دمکراتیک و انقلابی برای ایجاد تحول بنیادی به نفع توده‌های زحمتکش، از بین بردن سیادت سیاسی و نقش مخرب امپریالیسم در اقتصاد و مناسبات بین‌المللی، تنظیم و اداره دولتی و تعاونی اقتصاد (است) ... که مضمون عمده سمتگیری سوسیالیستی را تشکیل میدهد".

بدین ترتیب بخش دولتی و تعاونی اقتصاد که بزعم حزب توده در حیثه نظم سرمایه‌داری قرار ندارد و لذا در آنجا از رابطه سرمایه، انباشت سرمایه و استثمار اثری یافت نمیشود، آن استخوان بندی محسوب میشود که راه را بر راه رشد سرمایه‌داری مینهد و راه رشد غیر سرمایه‌داری را با سمتگیری سوسیالیستی برای کارگران و زحمتکشان به ارمغان می‌آورد. حزب توده با آن اغتشاش در ساختار اقتصادی - اجتماعی و این تحریف در مفهوم سرمایه و استثمار که بخش دولتی و تعاونی اقتصاد را بهر حال خارج از حیثه نظم سرمایه‌داری جا می‌زنند، به معرفی آن نیروهای طبقاتی که میتوانند سمتگیری سوسیالیستی را متحقق گردانند، می‌پردازد. از قبل و با مضمونی که از ماهیت بخش دولتی و تعاونی اقتصاد بدست داده شد، روشن است که مساله بر سر ماهیت طبقاتی دولتی که باید این "سمتگیری سوسیالیستی" را به پیش برد، نیست. نفس گسترش همه جانبه و فراگیر بخش دولتی بخودی خود آن شاه کلیدی می‌گردد که سمتگیری سوسیالیستی را تحت حاکمیت هر دولتی به ثمر می‌نشانند. مسکوت گذاردن ماهیت طبقاتی دولت "پس از انقلاب"

که حزب توده خواستارش است، به عمین علت است و "جبهه متحد خلق" که در بر گیرنده کلیه نیروهای طبقاتی و از جمله "بورژوازی ملی" می‌باشد نیز بر همین زمينه علت وجودی می‌یابد.

از اینرو بی جهت نیست که حزب توده در پلنوم سال ۶۰ اعلام میکند که "تنها سمت گیری در راه رشد غیر سرمایه‌داری یعنی پایه ریزی اقتصادی مردمی ... میتواند تیره بختی های حاکم در جامعه کنونی ما را ریشه کن سازد." قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سنگهای بنیادین قابل توجهی برای يك چنین سمت گیری اقتصادی کار گذاشته است "ه وقتی بورژوازی عقب مانده و حکومتی ما فوق ارتجاعی دارای این رسالت میشود که در راه رشد غیر سرمایه‌داری با سمتگیری سوسیالیستی قرار بگیرد، چرا هر دولت بورژوازی دیگری که تحت هر شرایط، از جمله بحران اقتصادی، اندکی بر وزنه بخش دولتی بیافزاید و یا رابطه اقتصادی‌اش را با کشورهای سوسیالیستی (هر چند اندک) بهبود بخشد، تاج سمتگیری سوسیالیستی بر سرش گذاشته نشود؟ پس هژمونی و ماهیت طبقاتی آن نیروی طبقاتی که باید دولت انقلابی و دمکراتیک "پس از انقلاب" را رهبری کند، مسکوت گذارده میشود و جبهه‌ای از کلیه نیروهای طبقاتی که بالمال و ضرورتا بورژوازی هژمونی آنرا دارا خواهد بود عرضه میگردد تا تحولات جامعه را بسوی سوسیالیسم رهنمون شود. بر این مبنا، در برنامه سال ۵۴ "شرط اساسی تامین پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک ایجاد جبهه واحدی از کلیه نیروهای ملی و دمکراتیک" عنوان میشود که شامل "کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری (پیشه‌وران و کسبه) روشنفکران میهن-پرست و مترقی و قشرهای ملی بورژوازی می‌باشد" در پلنوم سال ۶۰ رژیم جمهوری اسلامی بمتابجه آن "دمکراسی انقلابی" ارزیابی میگردد که رسالت گذار به راه رشد غیر سرمایه‌داری را بر اساس قانون اساسی و "رهبری امام خمینی" بر عهده میگيرد. توجه کنید که در سال ۶۰ "رهبری امام خمینی" به تنهایی بجای "شرط اساسی تامین پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک" می‌نشیند! همین ترکیب طبقاتی جبهه و مسکوت گذاردن ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی در طرح برنامه سال ۶۴ تکرار شده است. در این طرح برنامه میخوانیم که "جبهه خلق به نیروی طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران مترقی و میهن دوست و دیگر لایه‌های ملی و دمکراتیک (از جمله بورژوازی ملی) متکی است" و "در صورت رهبری پیگیر انقلابی (با هژمونی کدام طبقه؟) میتوان راه سمتگیری سوسیالیستی را در پیش گرفت" و از آنجا که "در شرایط کنونی بهره‌گیری از نیروی طبقه کارگر در جهت اعمال رهبری بلاواسطه این طبقه" نا میسر است، مضمون "رهبری پیگیر انقلابی" حزب توده برای سمتگیری

سوسیالیستی روشن میشود. اگر امام خمینی به تنهایی نمیتوانست دارای چنین رسالتی باشد، چرا "بورژوازی ملی" و یا هر شخصیت منفرد دیگری چنین رسالتی نداشته باشد؟

خلاصه اینکه، حزب توده بعنوان مرجع آن جریان اپورتونیست - رفرمیستی که در گروهبندی های سیاسی در جایگاه متحدین بورژوازی قرار دارد، با مغشوش نمودن ساختار اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه، با تحریف در مفهوم سرمایه و نظم سرمایه داری و خارج کردن بخش دولتی و تعاونی اقتصاد از چارچوب مناسبات سرمایه داری، با ترتیب دادن جبهه واحدی از نیروهای طبقاتی دارای منافع اساسا متضاد بعنوان "شرط اساسی پیروزی انقلاب" و قرار دادن رسالت سمتگیری سوسیالیستی بر دوش نیروهای طبقاتی حامل سرمایه، با مسکوت گذاردن ماهیت طبقاتی دولت و هژمونی نیروئی که تحت رهبری آن انقلاب به پیروزی میرسد ... تلاش میوزرد تحولات اجتماعی را (با "انقلاب" یا بدون انقلاب) در جهت منافع لایه های فوقانی خرده بورژوازی و بالخصوص کارگزاران سرمایه در "بخش دولتی و تعاونی اقتصاد" سوق دهد. بدین منظور "حزب طراز نوین طبقه کارگر" که در حقیقت حزب عمال بورژوازی درون طبقه کارگر است با نفی نظری و عملی استقلال طبقاتی کارگران و استخاله آگاهانه این طبقه در "جبهه متحد خلق" و با طرح آلترناتیو "حکومت دمکراتیک و ملی یا سمتگیری سوسیالیستی" در مقابل رژیم جمهوری اسلامی میکوشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا و جنبش انقلابی توده ای را در چارچوب نظم سرمایه داری مقید سازد، آنرا تابع قانون بنماید و با مشارکت در کنترل ماشین دولتی و حرکت در جهت سنگین کردن وزنه "بخش دولتی و تعاونی اقتصاد" تحت عنوان سمتگیری سوسیالیستی، منافع کارگزاران سرمایه در این بخش را تامین نماید. سلطه کامل "بخش دولتی و تعاونی اقتصاد" بر جامعه که بزعم این جریان فارغ از "روابط استثمار سرمایه داری" است، برنامه حداکثر این جریان است که در حقیقت "سوسیالیسم" کارگزاران سرمایه محسوب میشود.

از اینرو، این جریان، نه به لحاظ دفاع و حمایت اش از جمهوری اسلامی، جریانی ضد انقلابی و درجبهه سرمایه بشمار میآمده که حال با تغییر شعارها، تغییر مولتلفین و رو در روئی اجباری با جمهوری اسلامی از جبهه سرمایه خارج شده باشد و یا دیگر جریانی ضد انقلابی بشمار نیاید؛ بلکه این جریان بنا بر پایگاه طبقاتی اش که از طریق خط مشی، تاکتیکها و سیاستهای عملی اش نمود مییابد، به جبهه سرمایه تعلق دارد و جریانی ضد انقلابی است. جریانی است که تلاش

میکنند از طریق مقید ساختن پرولتاریا و جنبش انقلابی توده‌ای، منافع دراز مدت لایه‌هایی فوقانی از خرده بورژوازی و در راس تمامی آنها کارگزاران سرمایه در "بخش دولتی و تعاونی اقتصاد" را پاس بدارد و نظم سرمایه‌داری را با تکیه بر رفرم‌هایی در جهت مهار مبارزه طبقاتی ابدی سازد. این جریان فارغ از شعارها و تاکتیک‌های متغییرش اساسا جریانی ضد انقلابی است و در گروه‌بندی‌های سیاسی جایگاه خود را بمشابه متحد بورژوازی تثبیت کرده است.

گروه‌بندی‌های سیاسی: خرده‌بورژوازی

کار ۲۰۰ (فروردین ۶۵)

سازمانها و گروههای سیاسی خرده بورژوازی سیالترین و متغیرترین نیروهای درون گروه‌بندی‌های سیاسی را تشکیل می‌دهند. تغییرات حاد و تکانهای شدید این نیروها طی چندین سال گذشته، در سر هر تند پیچ تاریخی و هر مساله حاد سیاسی فقط تایید عملی این اصل بوده است که خرده بورژوازی بعلت موقعیت طبقاتی‌اش نمیتواند اقتصاد و سیاست را به شیوه خاص خود به پیش برد. این خصلت سبب گردیده است که وزنه نیروهای سیاسی خرده بورژوازی با وجود تمامی ادعاها و رسالت مافوق طبقاتی که برای خود قائل بودند، در کوران سخت مبارزه طبقاتی جاری، در گروه‌بندیهای سیاسی دستخوش تنبیر گردد و تضعیف بشود. نیروهای سیاسی خرده بورژوازی که تا قبل از قیام بهمن ۵۷ و مدتی پس از آن در معادلات سیاسی مبارزه طبقاتی از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند، با تداوم دوران انقلابی و تشدید مبارزه طبقاتی، ناتوانی خود را در اینکه بتوانند "مستقلا" و با شیوه خاص خود انقلاب را به پیش برند، جهت گیری مشخصی را برای تحولات جامعه دنبال کنند و لذا از موضعی مشخص و نسبتا پایدار در گروه‌بندیهای سیاسی برخوردار باشند، به آشکارترین شکلی به نمایش گذاردند. اضمحلال، درهم شکستن، تجزیه و پیوستن به گروه‌بندی سایر طبقات (و عمدتا به بورژوازی) روندی بوده است که طی چندین سال گذشته، نیروهای سیاسی خرده بورژوازی از سرگذرانده‌اند و هر تجدید نیرو و باز تولید نیرو - هرچند در سطح محدودتر - چیزی نبوده و نیست مگر برای آغاز مجدد همین روند طی شده و تجربه شده. کاعش وزن و اعتبار نیروهای سیاسی خرده بورژوازی در گروه‌بندیهای سیاسی و مبارزه طبقاتی را میتوان بعینه ازسرنوشتی که گریبانگیر اکثر این نیروها گشته است، مشاهده نمود.

سازمان مجاهدین خلق ایران به عنوان عمده‌ترین جریان سیاسی خرده بورژوازی که طی يك دوره با حمل شعار "جامعه بی‌طبقه توحیدی"، ترکیب "اقتصاد مارکسیستی" با فلسفه اسلامی، مهمترین پرچمدار "راه سوم" در جامعه محسوب میشود، به کل از گروه‌بندی سیاسی خرده بورژوازی خارج گردید و در موضع لیبرالیسم

قرار گرفت. این سازمان که طی يك دوره به علل مجموعه شرایطی که بر مبارزه طبقاتی حاکم بود، از جمله ضعف طبقه کارگر و انحرافات پیولیستی نیروهای سیاسی اش و جو "عموم خلقی" حاکم بر مبارزات توده‌ها در دوره برآمد انقلابی، از وزن و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود، در تداوم انقلاب با از دست رفتن زمینه‌هایی که نقطه قوت "راه سوم" بحساب میامد، به بن بست رسید. جهت گیری این سازمان به سمت بورژوازی و سپس تبدیل شدن تمام و عیار آن به يك سازمان بورژواشی، یاسخ رهبری مجاهدین به بن بست "راه سوم" بود. اما بن بست نیروهای سیاسی خرده بورژوازی برای اینکه بتوانند موضع مستقلی را در بیکار طبقاتی جدا از دو طبقه اصلی جامعه اتخاذ کنند، فقط منحصر به مجاهدین نبود. درهم شکستن و تجزیه گریبان بسیاری دیگر از این نیروهای سیاسی را هم گرفت. چندین گروه کوچک واپسگرای خرده بورژوازی سنتی که اواخر دوران دیکتاتوری شاه به مبارزه مرگ و زندگی با حکومت سرمایه انحصاری و بزرگ برخاسته بودند، پس از قیام، با منتفی شدن جنبه نفی مبارزه انقلابی توده‌ها، یعنی سرنگونی رژیم شاهنشاهی، به عیان‌ترین شکلی ماهیت ارتجاعی خود را بیش از پیش آشکار ساختند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که عمدتاً از ترکیب همین گروه‌ها پس از قیام تشکیل شده بود، "رادیکالیسم" کاذب، واپسگرا و مخرب خرده بورژوازی سنتی (تا زمانیکه از این موضع در بیکار طبقاتی شرکت میجوید) را نه فقط برای عموم توده‌ها که برای لایه‌های پائینی این اقشار سنتی نیز برملا نمود. تعمیق مبارزه طبقاتی، "رادیکالیسم" واهی و ارتجاعی این جریان را نیز به بن بست کشاند و بحران سرا پای این نیروی خرده بورژوازی را در خود فرو برد. حاصل این بحران و بن بست "راه سوم سنتی" بصورت درهم شکستن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به سه پاره و جهت گیری هر يك به سمت ادغام با بخش‌های مختلف خرده بورژوازی بود.

بحران این سازمان و درهم شکسته شدنش نه فقط از این لحاظ بود که مبارزه طبقاتی به رهبران این جریان سنتی آموخت که هیچ "راه سومی" وجود ندارد، که گرداندن اقتصاد و سیاست بطرزی مستقل و از موضع خرده بورژوازی يك رویای کاذب است، بلکه همچنین از این لحاظ نیز بود که این جریان خرده بورژوازی از موضعی ارتجاعی بر علیه سرمایه‌داری به بیکار برخاسته بود و حامل رویای زندگی بخشیدن به دوران و مناسباتی بود که عمرش به کل به سر آمده است. از این رو درهم شکسته شدن این سازمان، همسان با بن بست تاریخی سایر نیروهای سیاسی خرده بورژوازی نیست. اقشار دیگر خرده بورژوازی عرچند از لحاظ تاریخی حامل این

بن بست هستند، اما به علت زمینه‌های عینی موجودیتشان در نظام کنونی حاکم بر جامعه و بازتولید این اقشار (در عین حالیکه تجزیه خرده بورژوازی وجه غالب را تشکیل میدهد) دارای نمایندگان سیاسی می‌باشند و به بن بست رسیدن و درهم شکسته شدن نیروهای سیاسی موجود این اقشار بمعنای از میان رفتن عمومی نمایندگان سیاسی‌اش نمی‌باشد. بدین سبب بازتولید نیروهای سیاسی جدیدی که مدافع منافع این اقشار باشند امری سیری شده نیست. هرچند باید اذعان نمود که در تداوم مبارزه طبقاتی - بویژه در دوران انقلابی - با شکسته شدن نیروهای سیاسی خرده بورژوازی و برملا شدن سیاستهای اوعامی‌شان درباره تحولات جامعه، این نیروها در مجموع بیش از پیش تضعیف میشوند و از وزنتان در مبارزات سیاسی کاسته میگردد. آنچنانکه تاکنون عملاً اتفاق افتاده است. این وضعیت، اما برای نیروهای سیاسی خرده بورژوازی سنتی صادق نیست. تکامل مناسبات سرمایه‌داری در ایران زمینه‌های بازتولید خرده بورژوازی سنتی را خشکانده است و دوران انقلاب و مبارزات حاد سیاسی در بستر این دوران انقلابی، واهی بودن و ارتجاعی بودن آمال این خرده بورژوازی را برملا کرده است. دیگر تجدید نیرو و بازتولید نیروهای سیاسی این بخش از خرده بورژوازی از حداقل زمینه‌های عینی و ذهنی لازم برخوردار نیست. به همین جهت دیگر "ایجاد" این قبیل نیروهای سیاسی بدون آنکه تاثیری در برآیند نیروهای خرده بورژوازی داشته باشد و یا تاثیری در تحولات اجتماعی باقی بگذارد، فقط بسان نمایشی کاریکاتوروار از گذشته‌ای سیری شده است.

طی چندین سال اخیر، اما، درهم شکستن، اضمحلال و تجزیه فقط به نیروهای سیاسی خرده بورژوازی سنتی و یا نیروهای عمچون مجاهدین محدود نگردید و دامنگیر بسیاری دیگر از نیروهای خرده بورژوازی و یا با گرایشات خرده بورژوازی نیز شد. اساساً کثرت عددی خرده بورژوازی و تعدد اقشار آن در جامعه ایران، آن زمینه‌ای را فراهم میسازد که به تعدد نیروهای سیاسی خرده بورژوازی در اشکال و الوان گوناگون منجر میگردد. بدون آنکه کثرت عددی و تعدد اقشار خرده بورژوازی زمینه قوت نیروهای سیاسی‌اش باشد. در عین حال تکامل مناسبات سرمایه‌داری و بخصوص سطح مبارزه طبقاتی مابین پرولتاریا و بورژوازی بعنوان دو طبقه اصلی جامعه بر اشکال بروز نیروهای سیاسی خرده بورژوازی تاثیرات قطعی باقی میگذارد. به همین علت نیز بسیاری از این نیروهای سیاسی که عمدتاً در دوران برآمد انقلابی چون قارچ سر از خاک بدر آوردند، در ادامه حیات خود تحت تاثیر مبارزه دو قطب اصلی اجتماع روند تجزیه و جدا شدن از پایگاه اجتماعی‌شان را آغاز نمودند.

از جمله تغییرات اساسی که در اشکال نمودی نیروهای سیاسی خرده بورژوازی در اثر تکامل سرمایه‌داری و تشدید مبارزه طبقاتی مابین پرولتاریا و بورژوازی ایجاد گردیده است، از یکسو تضعیف روزافزون برآمد سیاسی خرده بورژوازی بطریق سنتی و یا با برافرازی پرچم مستقل جدا از دو طبقه همانند "جامعه بی طبقه توحیدی"، "نه سرمایه‌داری و نه سوسیالیسم" و نظائر اینها بوده است؛ و از سوی دیگر

تقویت آن دسته از نیروهای بوده است که از پایگاه و موضع خرده بورژوازی پرچم یکی از دو طبقه اصلی و اساسا پرچم طبقه کارگر را بدست گرفته‌اند. البته منظور از تقویت این دسته از نیروهای خرده بورژوازی نه بمعنای مطلق بلکه بمعنای نسبی آن است. بعبارت دیگر در حالیکه وزن و اعتبار این دسته از نیروها در گروهبندی سیاسی خرده بورژوازی افزایش یافته است، هم وزنه نیروهای سیاسی خرده بورژوازی بطور کلی و هم وزنه این دسته از نیروهای خرده بورژوازی که در قالب نمایندگان سیاسی طبقات دیگر (و اساسا طبقه کارگر) در عرصه مبارزه سیاسی ظاهر میشوند، کاهش یافته است.

بهر حال پوشش غیر بورژوازی این نیروهای خرده بورژوا مویده تحقق سیاسی گرایش به تجزیه این اقشار میانی است که توسط نمایندگان جهت گیری میشود. هرچند در تحلیل مشخص، این جهت گیری از موضع خرده بورژوازی صورت پذیرفته باشد. بعلاوه، این جهت گیری و پوشش غیر خرده بورژوازی این نیروها مویده وضعیت تثبیت شده طبقات اصلی در مبارزه طبقاتی است. وضعیتی که بنا به توان پرولتاریا و یا بورژوازی جهت گیری این نیروها را بسمت خود جذب میکند. روئیدن قارچ‌وار نیروهای سیاسی خرده بورژوازی که تحت لوای مارکسیسم - لنینیسم در بیکار طبقاتی از موضع خرده بورژوازی پرچم دفاع از منافع طبقه کارگر را بلند میکنند و مایلند به عنوان نماینده سیاسی‌اش برسمیت شناخته شوند از عمین زمره است.

در دوره قیام و پس از آن، اعلام موجودیت تعداد نسبتا قابل ملاحظه‌ای از نیروهای سیاسی که از موضع خرده بورژوازی خود را برهبری پرولتاریا مشغول می‌یافتند و هر کدام حامل "مارکسیسم - لنینیسم" اصیل و منحصر بفردی بودند فقط بیان نمودی تعدد اقشار خرده بورژوازی و بیانگر آن مجموعه شرایطی است که این نیروها را بسمت یکی از دو طبقه اصلی - و در اینجا طبقه کارگر - جذب میکند. این امر البته بهیچ وجه بمعنای این نیست که جهت گیری این نیروها بسمت طبقه کارگر و پذیرش "مارکسیسم - لنینیسم" در مورد کلیه آنها امری تحقق

یافته و خاتمه یافته تلقی شود و یا در آینده حتماً متحقق بشود. تجربه چندین سال گذشته نشان داد که تا زمانیکه این نیروها از موضع خرده بورژوازی پرچم کمونیسم را برافراشته‌اند و از پایگاه خرده بورژوازی به "نماینده طبقه کارگر" مشغول هستند، نه تنها در وجه غالب نمیتواند هیچ سخنی در مورد تحقق جهت گیری اینها بسمت طبقه کارگر - بمشابه نماینده طبقاتی‌شان - در میان باشد، که نوسانات مداوم و حتی پیمودن روند عکس، بسمت بورژوازی و به مثابه متحد آن، امری کاملاً محتمل خواهد بود. با این وجود همین که بخش مهمی از نیروهای سیاسی خرده بورژوازی به طور رسمی از موضع و جایگاه خرده بورژوازی نمیخواهند به مبارزه سیاسی بپردازند و به زیر پرچم کمونیسم پناه میبرند، صرفنظر از اینکه با کدام انگیزه، تمایل و یا اجبار به این امر مبادرت میورزند، خود نشانه قدرت بالقوه پرولتاریا، "جذابیت کمونیسم" و حیثیت و اعتبار جهانی آن و نیز رشد کمونیسم و زمینه‌های بارور پذیرش آن از سوی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا است. امری که دست کم نباید گرفته شود و درعین حال وظیفه کمونیست‌ها را در نشان دادن ماعیت غیرکمونیستی این نیروها سنگین‌تر میکند.

گفتم که پس از قیام بعثت شرایطی که بر جامعه حاکم شده بود نیروهای سیاسی خرده بورژوازی به اشکال گوناگون از جمله با پوشش مارکسیستی قدم به عرصه مبارزه سیاسی گذاشتند. اما همانگونه که مطرح شد، تجزیه سیاسی خرده بورژوازی (جدا شدن سازمانهای سیاسی خرده بورژوازی از پایگاه اجتماعی‌شان) در این دوران که قبل از تجزیه اقتصادی حاصل میشود، سبب اضمحلال، تجزیه، فروپاشی و جهت گیری عمده‌ترین نیروهای سیاسی خرده بورژوازی به سمت یکی از دو قطب اصلی گردید. این روند نیروهای سیاسی "مارکسیستی" خرده بورژوازی و یا آن دسته از نیروهای سیاسی پرولتاریا که گرایشات خرده بورژوازی در آنها تقویت میگردد را نیز در بر گرفت. بسیاری از این نیروها که عمدتاً در طیف ملقب به خط ۳ مجتمع شده بودند از صحنه سیاسی ناپدید شدند. تجزیه و انشعاب که نه فقط بعثت فرقه کرائی خرده بورژوازی بلکه همچنین شمره رشد مبارزه طبقاتی بود دامنگیر اکثریت قریب باتفاق این نیروها گردید. در سازمانهای کمونیستی که منتها بعثت انحرافات یوولیستی و تقویت گرایشات خرده بورژوازی، تفکیک قطعی گرایشات گوناگون و یالایش پرولتری صورت‌نگرفته بود، بحران ایجاد گردید و این سازمانها را به انشعاب کشانید. نمونه برجسته‌ای از این روند را سازمان ما در انشعاب "اکثریت" و "اقلیت" از سرگذرانید. یالایش پرولتری در سازمان آغاز شد. پس از انشعاب، "اکثریت" با سرعت حیرت آوری به جرگه متحدین

بورژوازی خرید.

تمامی این روند سبب شده است که از تعدد نیروهای سیاسی خرده بورژوازی کاسته شود و تشکیلات کمونیستی بیش از پیش از گرایشات خرده بورژوازی تصفیه گردد. با این وجود، هم اکنون نیز اگر به گروهبندی سیاسی خرده بورژوازی نظری افکنده شود، بعینه مشاهده می‌گردد که عمده‌ترین نیروهای سیاسی این اقشار تحت لوای مارکسیسم - لنینیسم به فعالیت ادامه می‌دهند. شرایط جامعه، تجارب انقلاب و سطح مبارزه طبقاتی، هم اکنون، امکان بسیج اقشار خرده بورژوازی و اساسا لایه‌های یائینی آنرا از موضع خرده بورژوازی بسیار تقلیل داده است. به همین علت است که بجز چند گروه فاقد اهمیت و کارائی همانند "ارشاد" (پیروان شریعتی) که از موضع "غیرمارکسیستی" خرده بورژوازی را نمایندگی می‌کنند، عمده‌ترین نیروهای سیاسی خرده بورژوازی در پوشش مارکسیستی به فعالیت ادامه می‌دهند. این امر که خرده بورژوازی نمایندگانش را بشکل غیر خود می‌آراید، نه فقط بر زمینه وضعیت زندگی اجتماعی این اقشار که همچنین بعلت رشد مبارزه طبقاتی، تشبیت کمونیسم و شکست ناپذیری‌اش و لذا قدرتمندی پرولتاریا علت وجودی می‌یابد.

بنابر آنچه که گفته شد، اکنون گروهبندی سیاسی خرده بورژوازی عمدتا متشکل از نیروهای با پوشش مارکسیستی می‌باشد. صف بندی و آرایش این نیروها درون این گروهبندی همانند آرایش اقشار خرده بورژوازی بین کار و سرمایه است. طیفی از نیروها که از رفرمیسم خرده بورژوازی تا رادیکالیسم خرده بورژوازی را در بر می‌گیرد. از جمله شاخص‌ترین نمونه‌های این نیروها که در عین حال خصلت نمای عمومی این دسته از نیروهای خرده بورژوازی می‌باشد را "راه کارگر" و "بلوک ائتلافی کومه‌له - اتحاد مبارزان کمونیست" تشکیل می‌دهند.

گروه‌بندی‌های سیاسی:

سوسیالیست‌های خرده‌بورژوا و انقلاب

کار ۲۰۱ (اردیبهشت ۶۵)

"راه کارگر" و "بلوک ائتلافی کومه‌له - اتحاد مبارزان کمونیست" که خود را حزب کمونیست ایران می‌نامد، مشترکا خصلت نمای مجموعه نیروهای "مارکسیست" خرده بورژوازی هستند که مواضع اقشار و لایه‌های متعدد خرده بورژوازی را از دیدگاهی "مارکسیستی" بیان می‌دارند. سازمانها و گروههای سیاسی خرده بورژوازی "مارکسیستی"، البته، به این دو نیرو خلاصه نمی‌شوند، لیکن صرف‌نظر از تفاوت‌های متعددی که بین این نیروها وجود دارد، هر یک از این دو، در خطوط اساسی، معرف و شاخص مجموعه‌ای از این نیروها بشمار می‌آیند. بر این اساس موقعیت و جایگاه این دو نیرو در گروه‌بندی‌های سیاسی و نقش آنها در مبارزه طبقاتی جاری می‌تواند بطور نسبی معیاری در شناخت موقعیت و نقش سازمانها و گروههای "مارکسیست - لنینیست" خرده بورژوا در انقلاب قریب‌الوقوع شمرده شود. راه کارگر معرف رقمیسم خرده بورژوازی پیچیده در لفافه مارکسیسم است و "بلوک ائتلافی کومه‌له" خط مشی‌ای را دنبال میکند که مشخصه آن آنارشیسم در شکل و رقمیسم در مضمون است. خط مشی این بلوک ائتلافی ادامه تغییر شکل یافته آنارکوسندیکالیستی است که نیروهای "خط ۳" معتبرترین نمایندگان آن بشمار می‌رفته‌اند.

تفاوت سوسیالیسم خرده بورژوازی ایندو با سوسیالیسم علمی - سوسیالیسم پرولتری - بیانگر تفاوت مواضع لایه‌های مختلف خرده بورژوازی و پرولتاریا نسبت به تحولات اجتماعی و انقلاب است. سوسیالیسم "معقول" راه کارگر در وجه مسلط خود، یکسره به تبعیت بورژوازی در آمده، و با تکریم سرمایه مبلغ رقمیسم گشته است. در این راه تا کنون، راه کارگر، گامهای بلندی را جهت جذب شدن در بلوک متحدین بورژوازی، حزب توده و اکثریت، به پیش (و یا دقیقتر به عقب) برداشته است. و در هر گام هرچه بیشتر خط و مرزهای خود را با این بلوک زایل نموده است. سوسیالیسم آن دیگری، یعنی سوسیالیسم دهقانی و تنگ نظرانه "بلوک ائتلافی کومه‌له" با انقلابیگری از موضع "چپ" می‌خواهد بر علیه بورژوازی و سرمایه عصیان کند، اما حشمت بورژوازی و سرمایه عصیان این نماینده خرده تولید کننده دهقانی را به چار میخ میکشد و به تبعیت از نظم موجود سرمایه‌داری فرا میخواندش. خط

مشی، برنامه، شعارها و عملکرد "بلوک ائتلافی کومهله" تماما بیانگر این دوگانگی است که نه فقط مابین شکل و مضمون بلکه همچنین به تنهائی در مضمون مبارزه این نیروی سیاسی نیز متجلی میگردد.

هر دو جریان بیان کیچسری خرده بورژوازی در جنبش کمونیستی و پرولتری اند. خط مشی، برنامه و سیاست عملی راه کارگر و "بلوک ائتلافی کومهله" یکجا، و به درجات گوناگونی که مبتنی بر مواضع لایه‌های خرده بورژوازی در، نزدیکی و دوری به قطب کار و سرمایه است، از یکسو بیان فشرده تمامی دوگانگی‌ها، گیج سری‌ها و نداشتن برنامه مستقل خرده بورژوازی در انقلاب است و از سوی دیگر با وجود تمامی تزلزلاتشان معرف جایگاه مشخص آنان در گروه‌بندیهای سیاسی بر اساس دوری و نزدیکی به قطب انقلاب و یا ضدانقلاب و لذا نقش آنان در انقلاب قریب‌الوقوع است.

دنیای پر تناقض راه کارگر که بویژه طی یکی دو سال اخیر بر ابعاد آن افزوده گشته است، انعکاسی از دنیای پر نوسان و پر تناقض خرده بورژوازی به طور کلی است. دنیای آن اقشار و لایه‌های خرده بورژوازی که تمایل دارند از سرمایه مستقل باشند، از انقلاب هراسناک‌اند و با این وجود وحشت بالفعل از ولایت فقیه آنان را به محترم شمردن حقوق و قوانین بورژوازی "معقول" میکشاند و به تبعیت از سرمایه سوق میدهد. در عین حال دنیای وهم‌انگیز و تناقضات پردامنه راه کارگر که آنرا از حالت یک سازمان سیاسی خارج کرده و به آن سیمای یک جبهه سیاسی بخشیده است، از این لحاظ نیز هست که راه کارگر، یکجا، گرایشات مختلفی را نمایندگی میکند. بر این اساس هرج و مرج در نظریه‌های راه کارگر نسبت به تحولات اجتماعی و انقلاب که هم در برهه‌های مختلف زمانی و در نوشته‌های تئوریک مربوط به هر یک از این برهه‌ها متجلی گردیده و عم، اکنون، در مطالب هر شماره از ارگان سیاسی‌اش بروز خارجی یافته است، تنها بیانگر موضع خرده بورژوازی این جریان نیست، بلکه تجلی گرایشات گوناگونی نیز می‌باشد که بر اساس "فصول مشترکی" در این تشکیلات گرد آمده‌اند. تجمع گرایشاتی که در عین شکنندگی، برآیند عمومی آن رفرمیسم و جهت‌گیری بسوی بلوک متحدین بورژوازی است.

این مشخصه کنوتی راه کارگر که به آن سیمای یک جبهه سیاسی با گرایشات مختلف، اما در اساس رفرمیستی بخشیده است، امری جدید نیست، هر چند ابعاد آن تا به این وسعت و در این مرحله از مبارزه طبقاتی که به یالایش نیروهای سیاسی انجامیده است، جدید و بی‌سابقه است. در حقیقت راه کارگر بنابه موضع طبقاتیش طی چند سال اخیر برخلاف جهت مسیر انقلاب و دستاوردهای تاکنونی

طبقه کارگر و کمونیستها حرکت کرده است. حرکت از يك "سازمان" سیاسی به سوی "جبهه راه کارگر" از تمایل به انقلاب به رفرم از سمت گیری بسوی پرولتاریا به سمت گیری بسوی بورژوازی و حرکت درجهت تعمیق و گسترش اکلکتیسم پیولیستی در عرصه‌های ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی. این درست است که راه کارگر در هیچ زمانی از هنگام پیدایش اش تاکنون به عنوان يك سازمان با خط مشی پرولتری و انقلابی، با برنامه و تاکتیکهای منسجم خود را نشانانده است. بینش متنوع از واقعیات اجتماعی و مبارزه طبقاتی تحلیلها و تاکتیکها و شعارهای مجرد جدا از یکدیگر و منفصل، فصلی و مقطعی از مشخصه‌های راه کارگر از همان بدو پیدایش اش تاکنون بوده است. اما در هیچ زمانی برآیند مجموعه این تحلیلها و تاکتیکهای راه کارگر همچون امروز از هم گسیخته، آشفته و درهم نبوده است.

راه کارگر که همواره خواسته است بعنوان يك سازمان "عقلانی"، "واقع گرا" و "معقول" در عرصه مبارزه طبقاتی ظاهر شود، خط تاکتیک - پیرویه دنباله‌روی از سیر حوادث و توده‌ها و چسبیدن به هر آنچه "ممکن" است را بهترین طریقه وصول به این خواست یافته است. با این وجود تفاوت کنونی راه کارگر با چندین سال گذشته اش فقط در تعمیق نظریه‌های اکونومیستی اش و تسریع سمت گیری بسوی بورژوازی خلاصه نمی‌شود. تفاوت حال راه کارگر با گذشته اش فقط به این امر مربوط نمی‌شود که مبارزه طبقاتی بسیاری از ضعفهای نظری و عملی نیروهای سیاسی در گذشته را بی‌زمینه ساخته، که تکرار همان "ندانم کاری" های اولیه که میتوانست تا حدودی به کمبود تجربه و معرفت سیاسی - ایدئولوژیک تاویل شود را بی‌اعتبار کرده است. و از این رو درجا زدن در همان محدوده گذشته، بازگشت به پیولیسم نظری و عملی آن زمان تره‌ر قالب و شکلی و تکرار همان ندانم کاریها دیگر به کوفته بینی، سازشکاری و خیانتکاری آشکار شده است. تفاوت حال راه کارگر با گذشته اش به این امر نیز مربوط میشود که راه کارگر، آشفته فکری و درهم گونی را بحد اعلای خود رسانده، از آن بستی ساخته و بعنوان خط پیکر پرولتاریا به سجده اش پرداخته است.

اگر راه کارگر مجرد اندیش و نوسانی قبلا، با نقدهای بی دریغی و فصلی، اما در هر برهه‌ای شعار و تحلیل خاصی را ابدی و منتهای درك انقلابی پرولتاریا و دستاوردی گرانقدر و پایدار معرفی مینمود، حول آن تمامی گذشته را به ضلایه می‌کشید و فراخوان عمومی برای تبعیت از این دستاورد ارزشمند صادر مینمود، اگر راه کارگر، در گذشته، زمانی که مثلا به شعار "استقلال، آزادی، رهائی از سرمایه وابسته" میرسید، تمام شعارهای قبلی و متناقض با این بینش جدیدش

را به نقد میکشید، پس می‌گرفت و تمامی تشکیلات‌اش را حول این شعار بسیج می‌نمود، و البته پس از چندی به عمان سرعت و با عمان قدرت از این شعار و بیفش نیز دست میکشید و به ارائه "کالائی" جدید می‌پرداخت؛ امروزه، راه کارگر تمامی برهه‌های متفاوت در تغییر بینش‌اش را یکجا و در يك زمان عرضه میدارد. راه کارگر، اکنون، بسان فروشنده "کالاهائی" متعدد در عرصه سیاسی ظاهر گشته است. راه کارگر از "بازاریابی سرمایه‌داری" فرا گرفته است که برای جلب "مشرتی" بیشتر، بجای يك کالا، کالاهای متعددی را عرضه بدارد. تفاوت راه کارگر با گذشته‌اش سوپرمارکت شدن راه کارگر نیز هست.

بر این اساس است که نظریه‌های مختلف و گاه متضاد حتی در يك شماره ارگان مرکزی راه کارگر بچاپ میرسد و عملکردهای متلون راه کارگر را رقم می‌زند. این تلون و تعدد در کرایشات ارائه شده خود را در تمامی زمینه‌ها نشان میدهد. در مساله جنک و صلح، در مساله سازماندهی پرولتاریا، در مساله انقلاب، در مساله ائتلافها و در مساله قدرت سیاسی. راه کارگر در عین حالی که شعار "صلح را به رژیم فقها تحمیل کنیم" را تبلیغ میکند - و اگر راه کارگر يك سازمان جدی بود، می‌بایست تاکتیکها و سیاستهای عملی مشخصی را هم در رابطه با این شعار به پیش میبرد - در عمان حال شعار "مرک بر جنک، زنده‌باد صلح، زنده‌باد انقلاب" را زینت بخش صفحات ارگان‌ش می‌سازد. آیا راه کارگر متوجه نیست که شعار مرک بر جنک (جنک مشخص کنونی) و زنده‌باد انقلاب، بمعنای تبدیل جنک ارتجاعی به جنک داخلی است؟ و این در نقطه مقابل شعار اول که اتفاقاً (و لابد بر حسب تصادف!) هر دو عینا در يك شماره نشریه درج شده است قرار دارد؟ آیا راه کارگر متوجه نیست که برای پیشبرد شعار مرک بر جنک، زنده‌باد انقلاب - اگر راه کارگر جدی می‌بود - آنچنان تاکتیکها، سیاستهای عملی و ائتلافهایی ضرورت می‌یافت که خود در تضاد با پیشبرد عملی شعار "صلح را به رژیم فقها تحمیل کنیم" قرار می‌گرفت؟

در مساله سازماندهی طبقه کارگر نیز همین دست و دل‌بازی و تناقض‌گوئی کاملاً بچشم می‌خورد. راه کارگر که برای پر کردن حفره هولناک ولایت فقیه و برای اینکه سازماندهی طبقه کارگر چوب لای چرخ آن نیروی فرضی (!) که میتواند این حفره را پر کند، نگذارد، دست شستن از سازماندهی طبقه کارگر را موعظه میکند (و این اصل قضیه است)، اما در عمان حال گرایش دیگری در ارگان مرکزی سوپرمارکت راه کارگر این حق را می‌یابد که اعلام کند تحت هیچ شرایطی و هیچ بهانه‌ای، حتی برای يك لحظه هم نباید از سازماندهی مستقل طبقه کارگر دست شست! و البته اگر راه کارگر يك سازمان جدی می‌بود و میخواست که تحلیلها و شعارهایش

را در عمل به پیش برد و تاکتیکهای متناسب با آنرا اتخاذ نماید، چه هنگامه‌ای که بیا نمیشد! تصورش را بکنید تاکتیک سازمانی که می‌خواهد "جبهه متحد کارگری" را با هر صاحب قلم و قدمی دنبال کند و این "جبهه متحد کارگری" آنچنان فراخ است که حتی "جبهه متحد خلق" حزب توده را هم میتواند در خود جای دهد و با این وجود همین جبهه کارگری بی در و دروازه اگر چوب لای چرخ آن نیروی فرضی باشد که می‌خواهد ولایت فقیه را سرنگون کند، باید بلادرنگ از خیرش گذشت، با تاکتیک همان سازمانی که می‌خواهد سازماندهی مستقل پرولتاریا را تحت هر شرایطی و بی هیچ وقفه‌ای به پیش برد، چه تصادمات ناخوشایندی که صورت نمیگرفت! اما تا زمانیکه راه کارگر جدی نیست بروز اینگونه تصادمات بین گرایشات گوناگون هم میتواند جدی نباشد!

اما در بین تمامی به نعل و به میخ زندهای راه کارگر و حلقه‌های مختلف شعارها و تاکتیکها، انقلاب و قدرت سیاسی آن حلقه‌ایست که راه کارگر بواقع خود را با آن در پیشگاه بورژوازی خلق آویز کرده است. راه کارگر در مواجهه با مساله انقلاب و قدرت سیاسی بیش از هر مساله دیگر استیصال، درهم اندیشی و جبن‌اش را آشکار میسازد. و این غیر منتظره هم نیست. چرا که در دوران انقلابی، زمانیکه سرنگونی رژیم مطرح است، مساله قدرت سیاسی آن حلقه اصلی از سلسله حلقه‌هایی است که با چسبیدن به آن که حلقه‌های دیگر را فرا چنگ می‌آورد و تابع نمودن سایر مسائل به این مساله اساسی انقلاب و پیگیری یک سیاست عملی متناسب با درک از این حلقه اصلی، نیروهای سیاسی نظراً و عملاً خود را محک میزنند و نقش واقعی‌شان را در انقلاب مشخص میسازند. و درست بر سر همین حلقه اصلی است که تمامی تناقضات، شکنندگی و عمق رفرمیسم راه کارگر، یرده الفاظ میان تهی را درهم میدرد و نقش "مجمع راه کارگر" در تحولات اجتماعی و انقلاب را به کامل‌ترین شکل آشکار میکند. و همین مساله قدرت سیاسی آنچنان رعشه‌ای بر اندام راه کارگر می‌اندازد که آشفته فکری و گرایشات فکری و گرایشات متعدد درونی‌اش در منتهای از هم گسیختگی تبلور بیرونی می‌یابد.

راه کارگر پس از برخاستن از خواب دو ساله‌اش که "شکست انقلاب" را مسبب‌اش میپنداشت، با نقد "جانانه‌ای" از یوپولیسیم گذشته و دنباله‌روی‌اش از بورژوازی با شعار "آزادی، استقلال، حکومت شورائی" دوباره پای به میدان - در حقیقت میدان اوهام و کیجسری‌ها - نهاد. "صلح، نان، آزادی، حکومت شورایی" جلوه‌ای دیگر از همین شعار بود که بعداً از سوی راه کارگر عنوان گردید. راه کارگر با طرح "حکومت شورائی" مدعی شد که کره‌گاه اصلی جنبش کمونیستی را شناخته

و اکنون دیگر "چپ انقلابی" با درک اهمیت پیگیری مبارزه‌اش برای حکومت شورائی راه را بر یوپولیسیم و اکونومیسم دوران طفولیت می‌بندد. راه کارگر مدعی شد که بدون "حکومت شورائی" تحقق استقلال و آزادی میسر نیست. با این وجود، راه کارگر هیچگاه صراحتاً منظورش را از حکومت شورائی که میبایست نقد دیالکتیکی یوپولیسیم و اکونومیسم باشد، روشن نکرد و نکرده است. اما خط مشی، مجموعه شعارها و تاکتیکهای راه کارگر مضمون حکومت شورائی بدون منظور راه کارگر که همانا عین اکونومیسم و یوپولیسیم در جلوه‌ای جدید است را آشکار میکند. معضل راه کارگر در رابطه با قدرت سیاسی، اما فقط به بی‌محتوا بودن شعار "حکومت شورائی" اش ختم نمیکرد. راه کارگری که شعار حکومت شورائی میدعد، در عین حال هیچ مانعی نمی‌بیند که "در تدارک" ائتلافی بر مبنای "فصل مشترک" احزاب سیاسی "برآید که آماج آن پر کردن حفره هولناک ولایت فقیه باشد. در اینجا است که هر صاحب قلم و قدمی صرف نظر از پایگاه و موضع طبقاتی اش جایی در "جبهه ائتلافی" راه کارگر میباید. قدرت سیاسی برآمده از چنین ائتلافی چیست؟ راه کارگر به این سؤال پاسخ مشخصی نمیدهد. اما، با "افتخار" اعلام میدارد که عم دمکراسی پرولتری و هم دمکراسی بورژوائی هر دو از حفره هولناک ولایت فقیه در عذابند و همین امر باعث گردیده که بورژوازی آزادی‌خواه و دمکرات منش بشود. از همین روست که حکومت شورائی مبهم و بدون منظور راه کارگر پاسخ مشخص خود را در "سلطه همه جانبه و جمعی بورژوازی" و یا دمکراسی پارلمانتاریستی باز می‌یابد و با منظور میشود! و این هنوز پایان ماجرا نیست. کیج سری و تناقض کوئی و درغم اندیشی راه کارگر سر درازی دارد. راه کارگر خواهان حکومت شورائی، راه کارگر خواهان حکومت پارلمانتاریستی، هیچ مانعی نمی‌بیند که در مقابله با حکومت فقها کلکسیون آلترناتیو قدرت سیاسی خود را با شعار "برقرار باد جمهوری دمکراتیک توده‌ای" هم تکمیل کند. ولی یا کدام مضمون؟ این ابدا مهم نیست. چرا که راه کارگر معتقد است که "طرح دمکراسی به صورت مقوله‌ای طبقاتی موجب رمیدن فی‌رچپ می‌شود." این دمکراسی ناب غیرطبقاتی لب کلام راه کارگر است. اما نه به منظور جلوگیری از رمیدن غیرچپ که به منظور جلوگیری از درهم یاشی سویر مارکت راه کارگر.

این درهم اندیشی، تناقض کوئی و طفره رفتن راه کارگر از بیان مشخص مسائل انقلاب، اعم از جنگ و صلح، سازماندهی پرولتاریا، اتحادها و ائتلافها و بالاخره قدرت سیاسی، فقط بیانگر هراس راه کارگر از انقلاب و تقدیس رفرمیسم بصورت آشکار و پنهان است.

راه کارگر عرضه کننده کالاهای گوناگون و تجمع گرایشات شکننده در یکجا است. با این وجود سوپر مارکت راه کارگر اساسا عرضه کننده رفرمیسم است. مقابله جوئی راه کارگر با انقلاب برای تقدیس رفرمیسم و حقانیت بخشیدن به نظریه‌ها و عملکردهای رفرمیستی‌اش در نظریه "شکست انقلاب" تجلی یافته است. راه کارگر زمانی "شکست انقلاب" را در مفهوم مشخص‌اش تئوریزه کرد و مبشر انفعال و سرخوردگی در جنبش شد. راه کارگر، اما، اکنون چند صباحی است که بر منتقدینش می‌تازد که منظورش از "شکست انقلاب" به مفهوم پایان دوران انقلابی و سلطه رکود سیاسی نبوده است. این عقب نشینی، ظاهرا می‌باید راه کارگر را از نظریه شکست انقلاب جدا کرده باشد. اما همانا نظریه شکست انقلاب و به شکست کشاندن انقلاب تمامی هستی راه کارگر را در بر گرفته و اس و اساس تمامی تحلیلها و سیاستهای راه کارگر کشته است. شکست انقلاب در بند بند خط مشی، برنامه، شعارها و سیاست عملی‌اش موج می‌زند. راه کارگر خط مشی‌اش را بر مبنای تکامل آرام و تدریجی قرار داده و این اساس مساله است.

راه کارگر نمیتواند برای مدتی طولانی حامل چنین تناقضاتی در خود بمشابه یک سازمان سیاسی باشد. راه کارگر نمی‌تواند برای مدتی طولانی در مرحله گذار بسوی جذب کامل در بلوک متحدین بورژوازی باقی بماند. راه کارگر در پیرویه گذارش بسوی بلوک متحدین بورژوازی (حزب توده و اکثریت) الزاما خود را تصفیه خواهد کرد. خط مشی، برنامه و سیاستهای عملی راه کارگر تکمیل این پیرویه گذار را به امری اجتناب ناپذیر تبدیل کرده است، حال اینکه طی این پیرویه تصفیه راه کارگر از گرایشات متناقض بصورت تجزیه گرایشات صورت خواهد گرفت و یا استحاله کامل این گرایشات در وجه مسلط آن و در روند عمومی حرکت راه کارگر بسوی متحدین بورژوازی، امری ثانوی است. چنین است موقعیت راه کارگر در لحظه کنونی و در گروه‌بندیهای سیاسی.

در نقطه مقابل راه کارگر ظاهرا "بلوک ائتلافی کومه‌له - اتحاد مبارزان کمونیست" قرار دارد. اما این تقابل ۱۸۰ درجه‌ای، فقط یک تقابل صوری و سطحی و همراه کننده است. اگر راه کارگر با گرایشات متعدد شکننده‌اش، اما در مجموع مضمون رفرمیستی اهداف مبارزه‌اش را با شکلی رفرمیستی وفق داده است، "بلوک ائتلافی" رفرمیسم را در قالب انقلاب عرضه میدارد. اگر راه کارگر با تعمیق در بینش رفرمیستی‌اش انطباق بین شکل و محتوا را کاملتر میکند (آنچنان که در مورد حزب توده و اکثریت مشاهده می‌شود) "بلوک ائتلافی" ضمن حفظ رادیکالیسم شکلی و تاکید بر حفظ این شکل، به تعمیق بینش رفرمیستی‌اش از تحولات جامعه

مشغول است. هرچند رفرمیسم این بلوک با رفرمیسم راه کارگر برهم منطبق نیستند، لیکن مضمون مبارزاتی "بلوک ائتلافی" در خطوط اساسی و مسائل اساسی، آنجا که پای مسائل مشخص به میان می‌آید، شانه به شانه راه کارگر می‌ساید.

"بلوک ائتلافی" بطور کلی بر "رادیکالیسم" خود پای می‌فشارد و آنرا برجسته میکند و تا زمانیکه مسائل بطور کلی - بصورت عام و مجرد - مطرح هستند به نقد و موضع گیری "رادیکال" پیرامون آنها مبادرت می‌ورزد. بلوک ائتلافی بطور کلی مبارزه رادیکال را تبلیغ میکند، بطور کلی بر مبارزه طبقاتی تاکید میکند، بطور کلی بر استقلال طبقاتی پرولتاریا و ضرورت وجودی حزب کمونیست پای می‌فشارد. این بلوک بطور کلی به بورژوازی و نظام سرمایه‌داری اعلان جنگ میدهد و از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری دفاع میکند. اما همین که حرکت از عام به خاص و از مجرد به مشخص آغاز میگردد، همینکه خط مشی، برنامه و سیاستهای عملی نه در حوزه عام و مجرد بلکه در حوزه خاص و مشخص به سنجش در می‌آید، "رادیکالیسم" بلوک ائتلافی در غم فرو میریزد. در حیطه مشخص مبارزه طبقاتی، بورژوازی مشخص ایران از زیر ضرب خارج میشود. بجای استقلال طبقاتی کارگران، تکه تکه شدن و مثله شدن طبقه کارگر می‌نشیند. ضرورت تشکیل حزب کمونیست جای خود را به ضرورت نمایش کاریکاتور حزب کمونیست و تشکیل "بلوک ائتلافی" میدهد. انقلاب و قدرت سیاسی در پرده‌ای از ابهام فرا طبقاتی فرو میرود. بجای سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری، سوسیالیسم دهقانی و ناسیونالیسم تنگ نظرانه قرار میگیرد.

برنامه "بلوک ائتلافی" که بطور کلی به سرمایه‌داری و بورژوازی اعلان جنگ میدهد، هنگامیکه پای جنگ مشخص با بورژوازی و امپریالیسم بمیان می‌آید، عقب‌گرد میکند و با ارائه درک وارونه از "سلطه امپریالیسم" و قطعه قطعه کردن مصنوعی پیرویه جنگ با بورژوازی، عملاً به پذیرش سلطه امپریالیسم، تداوم سرمایه‌داری و بقاء بورژوازی تن میدهد. برنامه "بلوک ائتلافی" که امپریالیسم را بطور کلی به محاکمه میکشد، با نادیده انگاشتن پیوند ارگانیکی که بین نظام سرمایه‌داری ایران با سرمایه مالی جهانی وجود دارد، عملاً جنگ با سلطه امپریالیسم را از مضمون تهی می‌سازد، هرچند که در اعلان جنگ با این سلطه همچنان محکم و استوار باقی می‌ماند. از همین روست که برنامه‌ریزان "بلوک ائتلافی" پایان بخشیدن به سلطه امپریالیسم را با یک انقلاب سیاسی عملی میدانند. بینش سوسیالیسم دهقانی برنامه‌ریزان "بلوک ائتلافی" فقط در حیطه سلطه امپریالیستی و نقش سرمایه مالی جهانی ساده اندیشی خود را بروز نمیدهد، بلکه این بینش عدم فهم

خود را از مناسبات اقتصادی - اجتماعی و لذا برنامه عمل انقلابی پرولتاریا در مقابل با این مناسبات و دقایق جنگ پرولتاریا با این مناسبات نیز آشکار میسازد. بر همین اساس است که مثلا "بلوک ائتلافی" خواستار کنترل کارگری میشود، اما از فهم مضمون این کنترل و الزامات آن عاجز میماند. کنترل کارگری مضمون تکه تکه شده‌ای می‌یابد که گویا در هر کارخانه منفرد قابل تحقق است. پس بی‌جهت نیست که کنترل کارگری در ارتباط با نوع قدرت سیاسی قرار نمیگیرد و الزامات اولیه آن که کارتلیزاسیون اجباری و الغاء اسرار بازرگانی است در برنامه "بلوک ائتلافی" از قلم میافتد.

قطعه قطعه کردن جنبش طبقه کارگر که بجای وحدت، یکپارچگی و استقلال طبقاتی کارگران می‌نشیند، بطرز مشخص‌تری در نفی عملی سازمان منسجم و وحدت بخش رهبری پرولتاریا و قطعه قطعه شدن برنامه طبقه کارگر بر حسب منطقه و ملیت خود را نشان میدهد. "بلوک ائتلافی" از آنجا که نیروی عمده و محرکه خود را در جنبش خلق کرد و در دهقانان باز می‌یابد، و کومه‌له نیروی عمده تشکیل دهنده "بلوک ائتلافی" میگردد، استراتژی پرولتاریای ایران را عملا تابع مصالح جنبش خلق کرد میسازد و به این جنبش مستقل از مبارزه پرولتاریای ایران بر علیه بورژوازی و دولت بورژوازی مینگرد. بدین ترتیب "بوندیسیم" تمامی پیکره "بلوک ائتلافی" را در بر میگیرد. کومه‌له با عزیمت از دیدگاه دهقانی و ناسیونالیستی، کارگران کردستان را از کل طبقه مجزا میکند و خود را "مظهر آگاه و متشکل پرولتاریای جوان کردستان" و "بخش پیشاهنگ پرولتاریای کردستان" معرفی میکند. کومه‌له از طریق این جداسازی، این حق ویژه را برای خود محفوظ میدارد که دارای کمیته مرکزی خود، اساسنامه خود، سیاستهای عملی خود و برنامه خود باشد. هر کجا که این حق ویژه است که از حق وتو برخوردار میشود. بر این مبنا است که برنامه حزب، به برنامه گروههای ائتلافی "در" "حزب" تنزل می‌یابد. "برنامه کومه‌له برای خودمختاری کردستان" در تقابل با برنامه پرولتاریای انقلابی قرار میگیرد. درحالیکه پرولتاریای انقلابی خواهان جدائی دین از دستگاه دولت میشود، "مظهر آگاه و متشکل پرولتاریای جوان کردستان" فقط تاکید دارد که "قوانین منهبی و ارتجاعی جمهوری اسلامی نباید در کردستان اجرا درآید". درحالیکه پرولتاریای ایران سرنگونی رژیم را در دستور کار قرار داده است و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی بورژوائی پیش شرط انقلاب پیروزمند ایران است، "پیشاهنگ پرولتاریای کردستان" "بیرون راندن نیروهای اشغالگر" را در پیش پای

"پرولتاریای کردستان" میگذارد. در حالی که پیشاهنگ پرولتاریای ایران، کارگران را بر علیه جنگ ارتجاعی بسیج میکند و ضرورت تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی - انقلاب - را خاطر نشان میسازد، "پیشاهنگ پرولتاریای کردستان" خواستار "ممنوعیت اعزام اجباری افراد به جبهه‌های جنگ و هرگونه سربازگیری جمهوری اسلامی در کردستان" میشود. در برنامه کومه‌له آمده است که "ایران کشوری چند ملیتی است"، حال حسابش را بکنید که اگر هر ملت پیشاهنگ پرولتاریای خودش را میداشت (همانند کومه‌له) و در "بلوک ائتلافی" مجتمع میشد، چه به روز برنامه پرولتاریای سراسر ایران که نمی‌آمد!

گیجسری، از هم گسیختگی و تناقض بین شکل و محتوا در تمامی عرصه‌های نظری و عملی فعالیت‌های "بلوک ائتلافی" رسوخ یافته است - و این تنها به عرصه برنامه محدود نمیشود - تنها این "حزب کمونیست" (!؟) یعنی "بلوک ائتلافی" نیست که چنین "نامی" را بر چنان محتوایی نهاده است. در زمینه سازماندهی مبارزات کارگران نیز عینا این انقلابیگری در شکل و فرم‌یسم در مضمون به چشم میخورد. این کمونیست‌های بی‌بدیل ما فراخوان صادر میکنند که کارگران برای پیشبرد مبارزات صنفی - اقتصادی خود "شورا" تشکیل دهند! و قس علیهذا.

با این وجود همانگونه که در مورد راه کارگر هم اشاره کردیم، "انقلاب و قدرت سیاسی" آن مساله اساسی است که سایر مسائل مطروحه هم از کانال آن و به تبع آن ارزش کسب میکنند و ارزشیابی میشوند. و درست بر سر همین حلقه اصلی است که "بلوک ائتلافی" - همانند هر نیروی سیاسی دیگری - نقش و جایگاه خود را در تحولات اجتماعی مشخص میسازد در مورد همین مساله اساسی است که "بلوک ائتلافی" تمامی تناقضات خود را به معرض تماشا میگذارد، تمامی ادعاهای تند و تیز و بی‌محتوایش را نمایان میکند و عجز سوسیالیسم دهقانی را در باب انقلاب و قدرت سیاسی بارز میکند.

البته "بلوک ائتلافی" در مورد این مساله اساسی انقلاب، یعنی قدرت سیاسی، تمام تلاشش را بکار گرفته است که به رادیکالیسم‌اش در شکل وفادار باقی بماند. از همین روست که این جریان برخلاف راه کارگر، خواهان انقلاب دمکراتیک پیروزمندی است که روپنای سیاسی آنرا جمهوری دمکراتیک انقلابی تشکیل میدهد و باز برخلاف راه کارگر بر درهم شکستن دستگاه دولتی بمنظور پیروزی انقلاب تاکید میکند. در همین حدی که مساله قدرت سیاسی به این شکل مطرح میشود، "بلوک ائتلافی" خود را از فرم‌یسم راه کارگر جدا میکند. و اگر کسی قضاوت خود را در مورد "بلوک ائتلافی" به همین جا و همین اظهارات وابسته کند میتواند

دره عظیمی بین درک راه کارگر و "بلوک ائتلافی" از انقلاب و قدرت سیاسی قائل شود. اما این قضاوت هنوز در حیثه شکل مساله است و نه مضمون آن. مساله اساسی این است که درک "بلوک ائتلافی" از مضمون قدرت سیاسی، یعنی از مضمون جمهوری دمکراتیک انقلابی، روشن شود تنها در آن صورت است که واعی بودن آن دره عظیم در نزد آن قاضی شکل گرا عیان میگردد.

اگر کسی بخواهد مختصات جمهوری دمکراتیک انقلابی که فشرده بینش "بلوک ائتلافی" در باب قدرت سیاسی است را مختصراً در چند "کلمه" خلاصه کند به این نتیجه نائل میگردد: یک روینای سیاسی با یوشش انقلابی که مضمون آن مبهم، متناقض، غیرطبقاتی و تقدیرگرایانه است. این جریان با عدم تصریح در مورد اینکه "چه طبقات بخصوصی باید روینای جدید را بسازند و همانا چگونه بسازند" از همان گام نخستین بر ترکیب طبقاتی، خصلت سیاسی و ماهیت قدرت سیاسی مورد نظرش یرده می افکند. این جریان از درهم شکستن دستگاه دولت بورژوازی سخن میگوید

و از "شوراها" بمثابه ارکان اعمال قدرت سیاسی یاد میکند. اما این ارکان اعمال قدرت نیز از مضمون طبقاتی خالی میشود و "حق حاکمیت مردم" از طریق "شوراهای مردم" که دارای مضمونی غیرطبقاتی و مبهم است ظاهراً باید بجای دستگاه دولتی بنشینند. پس از قیام سران رژیم مضمون و ماهیت "اسلامی" جمهوریشان را یرده پوشی میکردند و فقط بر شکل "اسلامی" اش تاکید داشتند. "بلوک ائتلافی" نیز مضمون و ماهیت "جمهوری دمکراتیک انقلابی" اش را یرده پوشی میکند و فقط بر شکل دمکراتیک و انقلابی اش تاکید میگذارد. سران رژیم ریاکارانه ماهیت جمهوری اسلامی شان را مخفی میکردند و برای اینکه "همه را با هم" به زیر پرچم سبز محمدی گرد آورند در این باره سکوت میکردند. اما "بلوک ائتلافی" چرا؟ این جریان که خود را مارکسیست میداند و آنها هم از نوع انقلابی اش نمیتواند نداند (و بهتر است بگوئیم حداقل در متون نخوانده باشد) که دولت دارای مضمون طبقاتی است، که هیچ دولت فرا طبقاتی وجود ندارد، که جمهوری دمکراتیک انقلابی نمیتواند به معنای دمکراسی ناب و آزاد و عموم خلقی باشد، که خصلت انقلابی آن، "انقلابی" بطور کلی باشد. وقتی این جریان از همان آغاز جمهوری دمکراتیک انقلابی را از مضمون طبقاتی اش تهی میسازد، البته غرضش همانند سران رژیم جمهوری اسلامی ریاکارانه نیست. اما به یکجا جبن سوسیالیسم دهقانی را در برخورد صریح و قاطع به مساله قدرت سیاسی عیان میسازد. عجز "بلوک ائتلافی" در تبیین دقیق ماهیت جمهوری دمکراتیک انقلابی و سیردن آن به دست حوادث فقط دیدگاه تقدیرگرایانه مارکسیسم خرده بورژوازی و بینش عموم خلقی ناشی از آنرا نسبت

به این مساله اساسی انقلاب نشان میدهد.

آنچه که میتوان از این همه ابهام و عدم صراحت در طرح مساله انقلاب و قدرت سیاسی استنباط کرد اینست که "بلوک ائتلافی" عملاً اعتقادی به پیروزی انقلاب ندارد. از همین روست که تقدیرگرایانه همچون دهقانی که چشم به آسمان در انتظار باران دارد، چشم براه است که انقلاب "محتمل" پاسخ مشخص ماهیت طبقاتی جمهوری دمکراتیک انقلابی اش را بدهد. از همین رو است که جمهوری دمکراتیک انقلابی "بلوک ائتلافی" بیش از آنکه پاسخ قطعی و روشن پرولتاریا به "انقلاب محتمل" و روبنای سیاسی آن باشد، عملاً بیان قدرت دوگانه‌ای میشود که در بالا قدرت سیاسی بورژوازی و در پایین قدرت سیاسی "شوراهای مردم" که ترکیب طبقاتی آن هم مشخص نیست، اعمال میگردد. چنین است بینش "مارکسیسم خرده بورژوائی" از انقلاب و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی. این "مارکسیسم" نتیجه تبعی، فرعی و مقطعی مبارزه برای پیروزی که میتواند بشکل قدرت دوگانه تجلی یابد را بجای هدف مبارزه می‌نشانند، و بدین ترتیب پرولتاریا را عملاً از پیروزی در انقلاب برحذر میدارد. اگر راه کارگر اینرا صریحتر عنوان میکند "بلوک ائتلافی" "شکست" را در پوشش پیروزی انقلاب می‌پوشاند. های و هوی "بلوک ائتلافی" همانند رعد در آسمان بی‌ابر است.

کمکهای مالی خود را به حساب

Dj. Aryant

Kto. 32325 118

BLZ 250 501 80

Stadtsparkasse Hannover

W.Germany

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد

دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

Postlagerkarte

Nr. 020921 C

3000 Hannover 1

W. Germany